

اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های فرایند جنبش انقلابی

دکتر محمد حسین پناهی*

تاریخ دریافت: ۸۶/۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۸۶/۹/۲۵

«دامنه دارترین پیامد نظری انقلاب فرانسه ظهور

مفهوم جدید تاریخ در فلسفه هگل بود.»

(هانا آرنست، انقلاب، ۱۳۷۷: ۷۳)

چکیده

هدف مقاله حاضر پاسخ به این پرسش است که آیا وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن به وسیله صاحب نظران انقلاب، دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی ایجاد کرده است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، که در حوزه جامعه‌شناسی علم است، از نظریه مرتون و به ویژه توماس کوهن درباره تغییر و تحول دانش

علمی بهره‌گرفته شده و این فرضیه مطرح شده است که وقوع انقلاب اسلامی ایران و مطالعه آن منجر به کشف ناسازگاری‌های علمی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی شده و دگرگونی‌های قابل توجهی در این نظریه‌ها ایجاد کرده است. از آن جا که فرایند جنبش انقلابی تا سرنگونی نظام خود از مباحث متعددی - شامل شرایط شکل‌گیری جنبش انقلابی، نقش ایدئولوژی و فرهنگ در این فرایند، بسیج و مشارکت توده‌ای در جنبش، نقش سازمان و رهبری و خشونت در فرایند جنبش انقلابی - تشکیل می‌شد، فرضیه اصلی ما به پنج فرضیه فرعی تجزیه شد که هر یک ناظر بر بررسی دگرگونی‌های نظری در یکی از موضوع‌های فوق است. بررسی فرضیه اصلی و فرضیه‌های فرعی به کمک تحلیل محتوای کیفی ۵۷ مقاله علمی، حاوی مطالب نظریه‌ای مربوط به انقلاب اسلامی، منتشر شده در مجلات معتبر تخصصی خارجی، نشان داد که مطالعه فرایند جنبش انقلابی انقلاب اسلامی در هر پنج زمینه فوق منجر به کشف ناسازگاری‌هایی بین نظریه‌های موجود و واقعیات مربوط به فرایند جنبش انقلاب اسلامی شده، و آثار مهم و قابل توجهی بر نظریه‌های این حوزه گذاشته، نظریه‌های موجود در قبل از انقلاب اسلامی را بهبود بخشیده و حتی نظریه‌ها و زمینه‌های جدیدی به مطالعه فرایند جنبش انقلابی افزوده است.

واژه‌های کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، جامعه‌شناسی علم، نظریه‌های انقلاب،

فرآیند انقلابی، پیامدهای انقلابات

مقدمه

امروزه صاحب نظران در این امر که انقلابات آثار مهم و پایداری در جامعه از خو بر جای می‌گذارند و یک نقطه عطف تاریخی به حساب می‌آیند، شکی ندارند. اما کم و کیف این دگرگونی‌ها از انقلابی به انقلابی دیگر تحت عوامل مختلف، متفاوت است. در یک نگاه کلی، انقلابات را از لحاظ پیامدهایی که دارند، به دو دسته انقلابات سیاسی و اجتماعی طبقه‌بندی می‌کنند، که در اولی، پیامدها محدود به حوزه سیاسی است، و در دومی، علاوه بر حوزه سیاسی، دگرگونی‌های وسیعی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز اتفاق می‌افتد. هر چند که مطالعه آثار و نتایج داخلی و خارجی انقلاب‌ها کار مشکل و پر مناقشه‌ای است،

ولی یکی از حوزه‌های مهم مطالعه انقلابات است. این نوع بررسی‌ها درباره انقلاب اسلامی و پیامدهای آن نیز شروع شده است (برای مثال، رک. اسپوزیتو، ۱۳۸۲).

یکی از پیامدهای انقلابات، که تاکنون کم‌تر مورد مطالعه قرار گرفته، آثار علمی و نظری آن‌ها است؛ آثاری که یک انقلاب به طور مستقیم و غیرمستقیم، بر رشد و شکوفایی علمی می‌گذارد. به عبارت دیگر، انقلاب می‌تواند سبب رشد و شکوفایی علمی در یک کشور و یا سبب رشد برخی علوم و تضعیف علوم دیگر شود. نوع اثرگذاری یک انقلاب در توسعه علمی داخلی، تا حد زیادی به ایدئولوژی آن نیز مربوط می‌شود. هدف ما در پژوهش حاضر، بررسی اثر انقلاب اسلامی در توسعه علمی جمهوری اسلامی نیست، بلکه بررسی موضوعی محدودتر و عام‌تر است؛ و آن تأثیری است که انقلاب اسلامی در نظریه پردازی خود انقلاب در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب گذاشته است. این موضوع نه تنها در باره انقلاب اسلامی، بلکه در باره هیچ کدام از انقلابات دیگر، مورد بررسی قرار نگرفته است.

از آن جا که انقلاب، پدیده‌ای پیچیده است و ابعاد و مراحل مختلف دارد، مطالعه انقلاب و نظریات مربوط نیز همه این ابعاد را شامل می‌شود. مثلاً می‌توان گفت بیش‌ترین توجه جامعه‌شناسان انقلاب، معطوف به علل وقوع انقلاب و تبیین آن بوده است، و به همین دلیل، از دیرباز، نظریات مختلفی در این باره مطرح شده است. اما فرایند جنبش انقلابی، یعنی حرکت جمعی که منجر به سرنگونی نظام حاکم می‌شود، کم‌تر مورد مطالعه قرار گرفته است؛ هر چند که در این زمینه نیز مطالعات و نظریاتی وجود دارد. در این مقاله به موضوع اخیر پرداخته شده است.

طرح مسأله

انقلاب اسلامی زمانی اتفاق افتاد که حوزه مطالعات انقلاب‌ها و جامعه‌شناسی انقلاب، رشد نسبتاً خوبی پیدا کرده بود و نظریات متعددی در این زمینه، ساخته و پرداخته شده بود. طبعاً این نظریه‌ها با مطالعه انقلابات واقع شده، تدوین و با نقد و بررسی نظریات قبلی کامل‌تر شده بود. مثلاً، گلدستون تا سال ۱۹۸۰ میلادی، سه نسل از نظریه‌های انقلاب را از هم تفکیک و طبقه‌بندی کرده است: نسل اول، بیش‌تر نظریه‌های توصیفی هستند، مانند نظریات برنتون، سوروکین و ادواردز که مربوط به قبل از جنگ جهانی دوم بوده و به سختی می‌توان عنوان

نظریه به آن‌ها داد. نسل دوم این نظریه‌ها مربوط به سه دهه پس از جنگ جهانی دوم است، که در مقایسه با نظریه‌های نسل اول، دقیق‌تر و کامل‌تر و پیچیده‌تر و دارای جنبه تبیینی بیش‌تری است. او نظریه‌های نسل دوم را در سه دسته روان‌شناسانه (مانند نظریات دیویس، گار، فایریند)، کارکردگرا (مانند نظریات جانسون، اسملسر) و سیاسی (مانند نظریات تیلی، وهاتینگتون) طبقه‌بندی و بررسی می‌کند (Goldstone, 1980: 339-343).

گلدستون، سپس از نظریه‌های نسل سوم که به نظر ایشان نظریاتی باز هم کامل‌تر بوده و فاقد بسیاری از ضعف‌های نظریه‌های نسل قبل هستند، بحث می‌کند. وی برجسته‌ترین نمایندگان نسل سوم را که محصول پژوهش‌های دهه ۱۹۷۰ هستند، آیزنشتاد (Eisenstadt)، پیچ (Paige)، اسکاکپال (Skocpol) و تریمرگر (Trimberger)، معرفی می‌کند و به بررسی نظریه‌های آنان می‌پردازد. با مقایسه نسل دوم و سوم نظریات انقلاب، گلدستون نتیجه‌گیری می‌کند که «متغیرهای نظریات نسل سوم، هر چند که در بعضی موارد نیاز به تدقیق بیش‌تر دارد (مانند، توجه به فرهنگ)، در کل قابل مشاهده‌تر از متغیرهای اساسی نظریات نسل دوم هستند» (Goldstone, 1980: 358). روشن است این روند رو به توسعه نظریه‌های انقلاب، بر اثر مطالعه بیش‌تر انقلاب‌های پیشین و انقلابات جدید است. طبعاً مطالعه انقلاب‌هایی چون انقلاب فرانسه، شوروی، چین، هند، الجزایر، کوبا، برزیل، شیلی و غیره، در تکامل نظریات انقلاب موثر بوده‌اند، ولی میزان اثرگذاری نظری هر مورد، مطالعه نشده است.

بسیاری از صاحب‌نظران انقلاب معتقدند وقوع انقلاب اسلامی یک شوک مهم به این حوزه و نظریه پردازان آن وارد کرد. مثلاً اسپوزیتو می‌نویسد: «نحوه وقوع انقلاب [اسلامی] شگفتی همگان را برانگیخت. سیاست‌بازان و پژوهشگران تلاش کردند تا وضعیت بی‌اندازه سیال و پیچیده‌ای را که بر بخش‌های وسیعی از جهان اثرگذارده است دریابند. هر چند که نتیجه چنین تلاشی، غالباً ساده‌سازی این واقعیت پیچیده بوده است.» (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۵). در پی وقوع چنین انقلابی، نظریه پردازان انقلاب خواه‌ناخواه به نظریات خود و نظریات موجود، رجوع و توان تبیین آن‌ها را از انقلاب اسلامی بررسی می‌کنند، تا ببینند آیا نظریه آن‌ها و یا نظریات موجود، توان تبیین و یا حتی توان پیش‌بینی این انقلاب را داشته است یا خیر. نتیجه چنین مطالعه و پژوهش‌های علمی می‌تواند تثبیت نظریات موجود، یا اصلاح آن‌ها و یا حتی رها کردن برخی از آن‌ها باشد.

ممکن است به نظر برخی خطوط کند که انقلاب اسلامی نمی‌تواند چنین واکنش جدی را در نظریه پردازان و پژوهشگران انقلاب ایجاد کند یا اساساً نباید انتظار داشت که انقلاب اسلامی، حساسیت نظریه پردازان حوزه جامعه شناسی انقلاب را برانگیزد که پژوهش‌های جدی در این زمینه انجام دهند. ولی واقعیات موجود نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی به علل مختلف علمی، سیاسی و بین‌المللی، بسیار بیش‌تر از آن چه ما فکر می‌کنیم حساسیت پژوهشگران و اندیشمندان حوزه جامعه شناسی سیاسی را برانگیخته است؛ به طوری که تاکنون صدها کتاب و مقاله علمی از دیدگاه‌های مختلف در باره انقلاب اسلامی توسط پژوهشگران خارج از کشور نوشته شده است. کتابنامه‌های متعددی در این زمینه، حاوی فهرست بخشی از کارهای انجام شده تدوین شده است که اهمیت موضوع را می‌رساند (برای مثال، رک. امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸؛ مدیر شانه چی، ۱۳۷۹؛ امیری، ۱۳۷۸).

هر چند هدف مقاله حاضر، مقایسه آثار نظری انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌ها نیست، ولی می‌توان به راحتی میزان توجه اندیشمندان حوزه انقلاب را به انقلاب اسلامی با مراجعه به مدخل‌های موجود در شبکه‌های اینترنت ملاحظه کرد. یک جستجوی ساده از مدخل‌های انگلیسی موجود در گوگل پیرامون دو انقلاب تقریباً هم‌زمان نیکاراگوئه و انقلاب اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۸۵/۸/۹ نشان داد که در این ماشین جستجو به ترتیب ۵۱۰۰۰ و ۱/۱۷۶/۰۰۰ مدخل برای این انقلاب‌ها وجود داشت. مقایسه این ارقام میزان توجه جهانی را به انقلاب اسلامی ایران به خوبی آشکار می‌کند. در حالی که انقلاب اسلامی و انقلاب نیکاراگوئه تقریباً هم‌زمان اتفاق افتاده‌اند، ملاحظه می‌شود که مدخل‌های موجود در باره انقلاب اسلامی بیش از ۳۰ برابر مدخل‌های انقلاب نیکاراگوئه است. البته علل جلب توجه زیاد انقلاب اسلامی خود جای مطالعه دیگری دارد، که در این مقاله به آن نخواهیم پرداخت. بر اساس نکات فوق، پرسش اصلی ما این است که آیا مطالعه انقلاب اسلامی، آثار قابل توجهی در حوزه نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی داشته است یا خیر؟

چارچوب نظری

با توجه به این که موضوع اصلی تحقیق حاضر، مطالعه اثر انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب است، مبانی نظری آن در حوزه جامعه شناسی و تاریخ علم، قرار می‌گیرد. در حوزه

جامعه‌شناسی و تاریخ علم نیز باید به نظریات و مطالعات مربوط به چگونگی تغییر و تحول علم یا دانش علمی متمرکز شد. جامعه‌شناسی علم، به نظر بعضی از اندیشمندان این حوزه، ریشه در نظریات مانهایم دارد؛ به طوری که می‌توان او را بنیان‌گذار مدرن این حوزه دانست. ولی رابرت مرتون، مهم‌ترین جامعه‌شناسی است که به طور جدی و متمرکز، جامعه‌شناسی علم را موضوع مطالعه خود قرار داده و آن را به عنوان یکی از حوزه‌های مطالعاتی جامعه‌شناسی مطرح کرده است (محسنی، ۱۳۷۲: ۲۲-۲۳؛ علیزاده و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۹-۸۱؛ و Mulkey, 1979: 22). جامعه‌شناسی علم، علم را به عنوان پدیده‌ای اجتماعی که تحت تاثیر شرایط و نیروهای مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، مدیریتی، سازمانی و غیره است، مورد بررسی قرار می‌دهد. برای حفظ اختصار در این جا مرور کوتاهی بر نظریات مرتون و توماس کوهن به عنوان فیلسوف و مورخ دگرگونی علمی می‌پردازیم تا چارچوب نظری خود را بر آن اساس تدوین کنیم.

مرتون عوامل اجتماعی مختلفی، از جمله ارزشهای مذهبی و فرهنگی، مانند عقلانیت تجربه‌گرایی، فردگرایی و دنیاگرایی را از عوامل اجتماعی اثرگذار بر توسعه علم می‌شمارد (Mulkey, 1979: 22). مثلاً، او با اتخاذ رهیافت اثبات‌گرایانه به علم، ادعا می‌کند که در انگلستان قرن هفدهم، مذهب پیوریتن (Puritanism) شرایط و نگرشهای مساعدی برای توسعه علمی ایجاد کرد (Cetina, 1991: 524). به نظر مرتون، جامعه‌شناسی علم، وابستگی دانش علمی به شرایط اجتماعی را بررسی می‌کند. یعنی عواملی مانند باورهای مذهبی و وضعیت اقتصادی، بر ظهور، شکل‌گیری و بعضاً حتی در محتوای دانش اثر می‌گذارند. این عوامل می‌توانند در انتخاب موضوع، تدوین نظریه، تعیین پیش فرض‌ها و انتخاب مواد لازم برای مطالعه موضوع، تأثیرگذار باشند (Merton, 1937: 494). ستینا پس از تاکید بر نقش مرتون در شکل‌گیری و توسعه جامعه‌شناسی علم می‌نویسد: «مرتون چارچوبی از مفاهیم و ابزارهایی برای جامعه‌شناسی علم ایجاد کرد. مهم‌تر از همه، او برنامه‌ای برای تحقیق پیشنهاد کرد: پیگیری کردن چگونگی اثرگذاری محیط‌نهادهای علم، شامل هنجارها و ارزشهای فرهنگی آن، بر علم، البته نه بر ماهیت و محتوای نظریه‌های آن، بلکه بر پیشرفت و توسعه آن» (Cetina, 1991: 523). در واقع مرتون «کانون بررسی‌های جامعه‌شناختی خود را قشربندی نهادهای علمی و دیگر جنبه‌های مشابه آن قرار داد، بدون آن که به محتوای عینی و واقعی علم نیز توجه کند» (علیزاده

و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۲۱). از آن جا که ما در مطالعه خود، به عوامل بیرونی اثرگذار بر مطالعه انقلاب اسلامی نخواهیم پرداخت، نظریه توماس کوهن که ناظر بر چگونگی تغییر و تحول علم است، بیش تر به کارمان می آید.

نظریه انقلابات علمی توماس کوهن، مشهور ترین نظریه ای است که در زمینه تغییر و تحول علم، وجود دارد. کوهن در کتاب کوچک و پر تأثیر خود «ساختار انقلابات علمی» (کوهن، ۱۳۶۹ و Kuhn, 1970) نظریه چگونگی تغییر و تحول علم را مطرح و تا آخر عمر از آن دفاع کرده است، این نظریه که هنوز هم نظریه ای مطرح و مورد قبولی به شمار می آید، بر مباحث بعدی مطالعه تغییر و تحول علم سایه انداخته است. با وجودی که کتاب کوهن بیش تر ناظر بر تاریخ تحول علم است، برخی حتی آن را به جامعه شناسی معرفت و علم هم مرتبط دانسته اند؛ چرا که وی قایل به نسبیت دانش است و این که به نظر او «فرایند انتخاب بین نظریه های علمی بدون تردید یک فرایند اجتماعی است و ملاکهای انتخاب نیز وابسته به محیط است» (Urry, 1973: 471). شاید به همین سبب باشد که به نظر ریتزر، کتاب کوهن، بیش از همه برای جامعه شناسان اهمیت پیدا کرد (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۰).

بحث اصلی نظریه کوهن، دو نوع تغییر و تحول علمی است: یکی تغییر و تحول تدریجی که از طریق فعالیت های علمی عادی (normal science) انجام می شود. این تغییر و تحول که نتیجه پژوهش ها و نوآوری های علمی در درون یک پارادایم یا انگاره است، امکان توسعه علمی را فراهم می آورد. دیگری، تغییر انقلابی است که از طریق طرح و پذیرش تدریجی، پارادایم یا نظریه جدیدی است که جایگزین انگاره قبلی می شود، و بستر جدیدی را برای فعالیت های علمی عادی فراهم می آورد. دوره انتقال از یک انگاره به انگاره دیگر، دوره گذار یا انقلاب علمی است. هر چند که مطالعه انقلاب اسلامی می تواند آثار پارادایمی نیز در حوزه جامعه شناسی انقلاب داشته باشد، ولی در این مقاله توجه ما بیش تر به همان تغییر تدریجی یا فعالیت علم عادی و بهنجار است. لذا بیش تر به این قسمت نظریه کوهن به عنوان چارچوب مفهومی تحقیق می پردازیم، تا نحوه اثر گذاری انقلاب اسلامی روشن تر شود.

علم عادی را کوهن چنین تعریف می کند: «علمی که تحقیقات آن قاطعانه مبتنی است بر یک یا چند یافته علمی گذشته، یافته هایی که یک اجتماع علمی خاص آن را به عنوان مبنایی برای تحقیقات بیش تر به رسمیت می شناسد... این یافته ها را می توان انگاره نامید»

(Kuhn, 1970: 10). از جمله ویژگی‌های چنین وضعیت علمی می‌توان به این موارد اشاره کرد که همه اعضای یک اجتماع علمی، نسبت به مبانی انگاره، احساس تعهد می‌کنند، و همه از یک سلسله قواعد و معیارها برای فعالیت خود بهره می‌برند. با پذیرش یک انگاره، دانشمندان یک رشته می‌توانند با اطمینان خاطر به تحقیق بپردازند و کمک زیادی به توسعه علمی در آن حوزه کنند. در چنین وضعی، مجلات تخصصی در آن حوزه به وجود می‌آید، انجمن‌های تخصصی شکل می‌گیرد، کتب تخصصی درسی تدوین می‌شود، مقالات تخصصی برای متخصصان آن حوزه نوشته می‌شود، و بدین ترتیب، انگاره حاکم، فعالیت علمی همه اعضای گروه متخصص را هدایت کرده و سامان می‌دهد (Kuhn, 1970: 20-22). در چنین حالتی، یک انگاره خواهد توانست پرسش‌ها و معماهای مربوط به حوزه تخصصی خود را حل کند و پاسخ‌های مناسبی به آن‌ها بدهد و به طور تدریجی و انباشتی، علم را در آن رشته توسعه دهد، و ظرفیت‌های بالقوه آن انگاره را فعلیت بخشد.

در جریان تحقیقات علم عادی، گاهی دانشمندان به مسایل، داده‌ها و کشفیات جدیدی می‌رسند. این کشفیات، با مشاهده و آگاه شدن از وجود ناسازگاری‌ها و ناهنجاری‌هایی (anomaly) بین واقعیات و پیش‌بینی‌های مبتنی بر نظریه، شروع می‌شود. این ناسازگاری غیر منتظره، به عنوان پدیده‌ای که نظریه موجود نمی‌تواند بپذیرد، همانند وقوع خطایی در فرایند تحقیق تلقی می‌شود و حساسیت بیش‌تر محقق را بر می‌انگیزد. ممکن است محقق این ناسازگاری را خطای تحقیق، تلقی و آن را دنبال نکند یا نسبت به بررسی هر چه بیش‌تر موضوع، اهتمام ورزد. بررسی بیش‌تر، داده‌های جدید و کشفیات جدیدی را بر محقق آشکار می‌سازد، که با نظریه پیشین، قابل تبیین نیست. به تدریج محقق، انگاره یا نظریه قبلی را که توان فهم و تبیین این داده‌ها و واقعیات جدید را ندارد، مورد پرسش قرار می‌دهد و به دنبال چارچوب نظری و انگاره جدیدی می‌گردد که توان فهم این واقعیات را داشته باشد. بدین ترتیب، انگاره یا نظریه‌ای که قبلاً تمام یا غالب داده‌ها و مشاهدات و آزمایش‌ها را تبیین، توجیه و پیش‌بینی می‌کرد، از اعتبار کاسته می‌شود (Ibid., 55-65).

پذیرش شکست نظریه یا انگاره حاکم در حل معماها و پرسش‌های به وجود آمده، شروع بحران در اجتماع علمی مربوط تلقی می‌شود. به نظر کوهن، آگاهی از وجود ناسازگاری داده‌ها با نظریه‌های حاکم، نقش مهمی در شناخت یک پدیده و کشف جدید بازی می‌کند که زمینه ساز

نابودی نظریه حاکم و پذیرش نظریه و انگاره جدیدی است. چنین وضعیتی، منجر به طرح نظریه‌ها و انگاره‌های متعدد می‌شود که باید از میان آن‌ها یکی غالب شود. البته، نظریه‌های قبلی هم به سادگی از میدان به در نمی‌روند و مقاومت می‌کنند. فیلسوفان علم نشان داده اند که برخی داده‌ها می‌توانند در بیش از یک ساخت نظری معنا شوند. البته یک ناسازگاری خاص، منجر به بحران علمی در یک نظریه یا انگاره نمی‌شود، چرا که وجود ناسازگاری بین داده‌ها و نظریه، در علم عادی نیز دیده می‌شود. تنها زمانی که این ناسازگاری‌ها تداوم یابند، مقاومت کنند و حساسیت زیادی جلب کنند، ممکن است منجر به بحران علمی شوند.

این بحران‌ها به سه طریق پایان می‌پذیرند: علم عادی می‌تواند به ناسازگاری واقع شده، پاسخ گفته و با طرح مفاهیم و نظریه‌های جدید، به بحران خاتمه دهد، یا این که ناسازگاری ادامه می‌یابد، ولی ناشی از عدم وجود ابزارهای لازم برای رفع مشکل تلقی می‌شود، یا انگارهٔ رقیبی ظاهر می‌شود و مبارزه‌ای طولانی برای پذیرش انگاره جدید در می‌گیرد که می‌توان به آن «جنگ انگاره‌ای» نام نهاد (Ibid. 89)، «تصمیم بر نفی یک انگاره همیشه با تصمیم بر پذیرش یک انگاره دیگر هم‌زمان است... این کار به کمک مقایسه دو انگاره با هم و با واقعیات انجام می‌شود» (Ibid. 77).

توماس کوهن در نظریه ساختار انقلابات علمی، بیش‌تر به فرایندهای حاکم بر تولید و تغییر علمی در درون یک رشته علمی، نوع تطبیق یا عدم تطبیق نظریه یا انگاره با پدیده‌های موجود در حوزه علمی مربوط، و چگونگی توسعه علمی در درون یک انگاره و تغییر یک انگاره به دیگری بر اثر انقلاب علمی متمرکز شده است. هر چند که وی تاکید دارد فرایندهای حاکم بر اجتماع علمی، برای توسعه و تغییر یک علم، حایز اهمیت فراوانی است، خود به این موضوع که بیش‌تر در حوزه جامعه‌شناسی علم قرار می‌گیرد، نپرداخته است. از آن جا که در این تحقیق هدف ما بررسی تغییر و تحول نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی تحت تاثیر انقلاب اسلامی است، چارچوب نظری این تحقیق و رهیافت مورد استفاده آن، محدود به نظریه کوهن و مباحث مربوط به عوامل تغییر علم خواهد بود.

به طور خلاصه، بر اساس نظریه کوهن، دگرگونی علمی عادی در درون یک نظریه یا رهیافت، با بررسی داده‌های موجود و مشاهده شده به کمک آن نظریه و رهیافت به وجود می‌آید. با مطالعه و تحقیق بیش‌تر بر اساس داده‌های جدید، نظریات موجود، تقویت و تکامل

می‌یابند و بدین ترتیب، تدریجاً ظرفیت‌های بالقوه آن انگاره و نظریه، به فعل در می‌آیند و رشد و توسعه می‌یابند. اگر داده‌های یافت شده نتوانند به هیچ روی با نظریات موجود، توصیف و تبیین شوند، با تکرار این نابهنجاری‌ها آن نظریه زیر سوال می‌رود و راه برای تغییر و دگرگونی آن و احتمالاً شکل‌گیری و جایگزینی نظریه جدیدی به جای قبلی، باز می‌شود. این نوع رهیافت برای تغییر و دگرگونی علمی رهیافت مبتنی بر تغییر و تحول علمی به کمک عوامل درون-علمی (internal) است (Shapere, 1986).

مثلاً در حوزه بررسی نظریات انقلاب، وقوع انقلاب اسلامی، پدیده و یا داده‌ای برای مطالعه جامعه‌شناسی انقلاب است. این واقعه یا داده یا (fact) جدید باید بتواند در درون نظریه‌های موجود جامعه‌شناسی انقلاب، قابل پیش‌بینی، فهم و تبیین باشد. با بررسی این پدیده به کمک نظریه‌های موجود، این نظریه‌ها می‌توانند تقویت یا تضعیف شوند. و راه برای اصلاح آن نظریه‌ها یا شکلی‌گیری نظریات جدید، باز شود. عدم توان نظریه‌های موجود در پیش‌بینی و تبیین انقلاب اسلامی، نوعی نابهنجاری علمی را به دنبال می‌آورد، که جامعه‌شناسان انقلاب سعی می‌کنند آن را ابتدا به کمک نظریه‌های موجود و یا با اصلاح آن‌ها رفع کنند و اگر نتوانستند، امکان دارد راه برای نظریه‌پردازی‌های جدید در این زمینه هموار گردد. به عبارت دیگر، به قول کاپلان، وقوع هر انقلاب پرسش‌های جدیدی را در باره این پدیده به وجود می‌آورد که پاسخ به آن‌ها، دیدگاه‌های جدیدی را درباره مطالعه آن ایجاد می‌کند. دیدگاه‌ها و نظریه‌های موجود به وسیله جامعه‌شناسان در باره پدیده‌های جدید مشابه به آزمایش گذاشته می‌شود و با انجام مطالعات تطبیقی، ابهاماتی روشن و نظریه‌های جدیدی مطرح می‌گردد (کاپلان، ۱۳۷۵: ۲).

بدین ترتیب، وقوع هر انقلابی و تلاش جامعه‌شناسان انقلاب برای فهم و تبیین آن انقلاب به کمک نظریات موجود، راه را برای تقویت، اصلاح یا جایگزینی در نظریه‌های انقلاب، هموار می‌کند. دیدگاه حد اقلی در این زمینه می‌تواند آن باشد که وقوع انقلاب اسلامی، سبب اصلاح نظریات موجود انقلاب شده است و دیدگاه حداکثری هم می‌تواند آن باشد که انقلاب اسلامی، سبب تغییر انگاره‌ای در جامعه‌شناسی انقلاب شده است. ما در این مقاله قصد پرداختن به پرسش‌هایی را که در پی می‌آیند نداریم: انگاره چیست؟ آیا جامعه‌شناسی، علمی انگاره‌ای است یا خیر؟ در صورتی که جامعه‌شناسی علمی انگاره‌ای است، انگاره‌های حاکم در جامعه

شناسی انقلاب کدامند؟ یا این که با چه تعریف از انگاره اصلاح انگاره ای یا جایگزینی انگاره ای اتفاق می افتد؟ (ر.ک. ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۲-۶۳۶؛ و Boudon, 1988؛ Liao, 1990). به همین دلیل، دیدگاه حد اقلی را مد نظر داریم. بدین معنی که به بررسی این پرسش می پردازیم که آیا مطالعه انقلاب اسلامی، سبب اصلاح نظریه های موجود در باره فرایند جنبش های انقلابی و یا طرح نظریه های جدید شده است؟

فرضیه تحقیق: وقوع انقلاب اسلامی ایران و مطالعه آن منجر به کشف ناسازگاری های علمی در نظریه های مربوط به فرایند جنبش انقلابی شده و دگرگونی های قابل توجهی در این نظریه ها ایجاد کرده است. از آن جا که فرایند جنبش انقلابی تا سرنگونی نظام، خود شامل مباحث چندی مانند شرایط شکل گیری جنبش انقلابی، نقش ایدئولوژی و فرهنگ در این فرایند، بسیج و مشارکت توده ای در فرایند انقلاب، نقش سازمان و رهبری و خشونت در فرایند جنبش انقلابی است، این فرضیه دارای پنج فرضیه فرعی خواهد بود، که هر یک ناظر بر بررسی دگرگونی های نظری در یکی از ابعاد فوق است.

روش تحقیق

روش این تحقیق، تحلیل محتوای کیفی مقاله های علمی انگلیسی مربوط به انقلاب اسلامی است. با عنایت به این که نظریه های جدید ابتدا در مقالات علمی و بعد در کتاب های مربوط مطرح می گردد، برای این بررسی می باید مقالات تخصصی منتشر شده پس از انقلاب اسلامی (از ۱۹۷۹ میلادی به بعد) درباره موضوع، مورد بررسی قرار گیرند. با توجه به محدودیت امکانات و منابع و مقدماتی بودن این کار، در تحقیق حاضر، کلیه مقالات موجود در بیش از ۵۰۰ مجله علمی حوزه علوم انسانی و اجتماعی مضبوط در کتابخانه مجازی JSTOR، که از غنی ترین سامانه های موجود بین المللی حاوی مقالات، معرفی کتاب و نقدهای علمی است و از طریق دانشگاه ویسکانسین در شهر مدیسون آمریکا (University of Wisconsin-Madison) در اختیار نگارنده این سطور قرار گرفته، استفاده شده است. همان طور که اشاره شد، این مجلات مربوط به علوم انسانی و اجتماعی (social sciences and humanities) به معنی وسیع کلمه بوده و شامل رشته هایی مانند قانون، روانشناسی،

سیاست عمومی، اقتصاد، تاریخ، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، مطالعات خاورمیانه، مذهب، هنر و غیره است. بدیهی است بعضی از آن‌ها حاوی مقالات مربوط به انقلاب اسلامی نبودند. لازم به ذکر است که سامانه JSROR در حال حاضر مقالات مجلات عضو را تا سال ۲۰۰۳، یعنی تا یک مقطع زمانی ۲۵ سال از وقوع انقلاب اسلامی و یا یک ربع قرن، پوشش می‌دهد.

در ۷۵ مورد از این مجلات، ۲۲۵ مقاله انگلیسی در باره انقلاب اسلامی و یا حاوی مطالب مربوط به انقلاب اسلامی به دست آمد. بررسی محتوای مقالات فوق نشان داد که از مجموع این ۲۲۵ مقاله، ۵۷ مورد حاوی مطالب نظریه‌ای مربوط به بُعدی از ابعاد انقلاب بودند که باید تحلیل محتوا می‌شدند. از این ۵۷ مقاله، ۴۱ مقاله مستقیماً و ۱۶ مقاله دیگر به طور غیرمستقیم، درباره انقلاب اسلامی بود.

تعریف متغیرها: برای این که بتوانیم اثرگذاری انقلاب اسلامی را بر نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی در مجلات مورد نظر مطالعه کنیم، ابتدا لازم بود مفاهیم موجود در فرضیه، تعریف شوند. دو متغیر اصلی در فرضیه ما وجود دارد که باید تعریف شوند: «دگرگونی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی» متغیر وابسته، و «وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن» متغیر مستقل فرضیه را تشکیل می‌دهند.

دگرگونی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی (متغیر وابسته): این متغیر، دارای دو قسمت، شامل دگرگونی در نظریه و فرایند جنبش انقلابی است که به هر کدام اشاره می‌شود. ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی را چنین تعریف می‌کند: «نظریه جامعه‌شناسی نظام دامن گسترده‌ای از افکار است که با مهم‌ترین قضایای مربوط به زندگی اجتماعی سروکار دارد» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۴). فرهنگ علوم اجتماعی، نظریه را «مجموع بینش‌های سازمان یافته و منتظم در مورد موضوعی مشخص» (بیرو، ۱۳۷۰: ۴۲۸) تعریف کرده است. در تعریف دیگری چنین آمده است: «نظریه مجموعه‌ای از گزاره‌هایی در باره روابط بین ویژگی‌های واقعیت است که به طریق قیاسی سامان یافته است» (Liao, 1990: 86). کوهن، در کتاب «تئوری‌های انقلاب» می‌نویسد: تئوری به عنوان مجموعه‌ای یک پارچه از روابط «وسیله‌ای است برای سازمان دادن

به آنچه که در هر زمان مشخص درباره مسئله یا موضوعی که کما بیش صریحا مطرح شده است واقعا یا به گمان خود می‌دانیم» (کوهن، ۱۳۶۹: ۵۱). با توجه به این تعاریف، اگر انقلاب را پدیده اجتماعی‌ای در نظر بگیریم، نظریه انقلاب را می‌توانیم چنین تعریف کنیم: مجموعه یک پارچه‌ای از گزاره‌های مربوط به انقلاب یا بُعدی از آن که دانش ما را در باره این پدیده اجتماعی سامان می‌دهد.

با توجه به تعریف فوق، تغییر در یک نظریه عبارت است از تغییر در گزاره‌ها یا فرضیه‌های آن. از آن جا که گزاره‌ها و فرضیه‌ها از مفاهیم و متغیرها ساخته می‌شوند، افزوده شدن یا کاسته شدن مفاهیم و متغیرها نشان دهنده تغییر در گزاره‌ها و فرضیه‌های یک نظریه، و تغییر در گزاره‌ها و فرضیه‌های یک نظریه، دگرگونی در نظریه خواهد بود. اگر فرضیه یا فرضیه‌های اصلی یک نظریه پا بر جا بوده و فرضیه‌ها و گزاره‌های فرعی آن تغییر یابد، اصلاح در نظریه واقع شده است. در صورتی که فرضیه یا یکی از فرضیه‌های اصلی نظریه‌ای تغییر یابد، می‌توان گفت که نظریه جدیدی تدوین شده است. بنابراین، دگرگونی در نظریه‌های انقلاب، هر دو نوع دگرگونی اصلاحی و مطرح شدن نظریه جدید را شامل خواهد شد.

با توجه به این که مطالعه پدیده انقلاب، توصیف انقلاب، علل وقوع انقلاب، فرایند جنبش انقلابی، و پیامدهای انقلاب را شامل می‌شود، دگرگونی در نظریه‌ها می‌تواند در برگیرنده مباحث مربوط به هر یک از این ابعاد باشد. از آن جا که همه این موضوع‌ها نمی‌تواند در یک مقاله مورد بحث قرار گیرد، در این مقاله موضوع بررسی ما محدود به نظریه‌های فرایند جنبش‌های انقلابی خواهد بود. منظور از فرایند جنبش‌های انقلابی در تحقیق حاضر فرایندی است که از شروع حرکت جمعی انقلابی تا سرنگونی نظام سیاسی حاکم طول می‌کشد. مباحث اصلی مربوط به این جنبه از انقلاب، شامل شرایط شکل‌گیری جنبش انقلابی، نقش ایدیولوژی و فرهنگ در این فرایند، بسیج و مشارکت توده‌ای در فرایند انقلاب، نقش سازمان و رهبری و نقش خشونت در انقلاب است که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

متغیر مستقل فرضیه، وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن است. چون این مطالعات بر مبنای نظریه‌های موجود انجام می‌شود، نتیجه کار دو چیز خواهد بود: تایید نظریه‌های مربوط؛ یا کشف ناسازگاری بین واقعیت انقلاب اسلامی و نظریه‌های موجود. در صورت اول، نظریه‌های مربوط، تحکیم و تقویت می‌شوند و در صورت دوم، ضرورت بازنگری و یا رد

کامل آن‌ها پیش می‌آید. در کلیه مقاله‌های بررسی شده ملاحظه شد که سازگاری کامل بین نظریه‌های مورد استفاده و فرایند انقلاب اسلامی وجود نداشته و حدی از ناسازگاری، به شکلی که قبلاً توضیح داده شد، دیده شده که ضرورت بازنگری و اصلاح آن نظریه‌ها را طلب می‌کرد.

تحلیل محتوای کیفی مقالات: برای بررسی فرضیه، همان طور که قبلاً توضیح داده شد، از ۲۲۵ مقاله مربوط به انقلاب اسلامی، ۵۷ مورد حاوی مطالب نظریه‌ای بود که از این مجموع، ۴۱ مقاله مستقیماً به انقلاب اسلامی یا موضوعات مربوط به آن اختصاص داشت. بدین معنی که محققان با استفاده از نظریات مربوط، انقلاب اسلامی را بررسی کرده و ناسازگاری و یا به قول توماس کوهن، ناهنجاری‌هایی را در تبیین فرایند انقلاب اسلامی یافته‌اند. سپس این افراد با توجه به واقعیات انقلاب اسلامی آن نظریه‌ها را نقد و اصلاحات نظری یا نظریات جدیدی را مطرح کرده‌اند. از آن جا که این نظریات مستقماً از بررسی انقلاب اسلامی حاصل شده است، ما این دستاوردهای نظریه‌ای را اثر انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب تلقی می‌کنیم. بنابراین، منظور از اثر مستقیم انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب، اصلاح نظریه‌های موجود، یا تدوین نظریه‌ای جدید با بررسی انقلاب اسلامی یا موضوعات مربوط به آن است. در ۱۶ مقاله، عنوان موضوع مورد بررسی، انقلاب اسلامی نبوده است، ولی در محتوای آن به انقلاب اسلامی هم به عنوان یک مصداق پرداخته شده است و یا از منابع مربوط به انقلاب اسلامی برای نقد و اصلاح و طرح نظریه‌ها، استفاده شده است. این نوع اثرگذاری انقلاب اسلامی را در نظریه‌ها اثرگذاری غیرمستقیم نامیده ایم.

همان گونه که اشاره شده، لازم بود ۵۷ مقاله به دست آمده، دقیق‌تر مطالعه و تحلیل محتوا می‌شدند. برای این کار از تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است. بدین ترتیب که ابتدا اجزای مهم فرایند جنبش انقلابی، شامل شرایط شکل‌گیری جنبش انقلابی، ایدئولوژی، بسیج توده‌ای، مشارکت توده‌ای، سازمان و رهبری، و نوع درگیری انقلابیون با رژیم مشخص شد. سپس بر اساس آن‌ها به تحلیل محتوای کیفی مقالات پرداختیم. تحلیل محتوای کیفی مقالات بدین ترتیب انجام گرفت که هر یک از این ۵۷ مقاله، به دقت توسط محقق مطالعه شد و مطالب مربوط به این موضوعات که در مقالات وجود داشت استخراج و در ذیل موضوع مربوط، ثبت گردید تا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در قسمت بعد، نتایج این بررسی ارائه می‌گردد. ولی

قبل از بررسی فرضیه لازم است نگاه مختصری به نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی در زمان وقوع انقلاب اسلامی داشته باشیم.

نگاهی به نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی

جنبش انقلابی، از زمان شروع تا زمان سرنگون کردن رژیم حاکم، فرایند پیچیده‌ای را طی می‌کند. البته با سرنگونی رژیم حاکم، انقلاب به پایان نمی‌رسد، بلکه وارد مرحله پس از سرنگونی می‌شود که می‌توان آن را فرایند انقلاب پس از سرنگونی رژیم یا مرحله پیامدها و نتایج انقلاب نامید، که مورد بررسی ما در این مقاله نیست.

از آن جا که ماهیت اصلی جنبش‌های انقلابی، حرکت جمعی بودن آن‌ها است، نظریه‌های مختلفی معطوف به این پدیده است که چه عواملی سبب می‌شود عده زیادی انسان‌ها، با هم وارد یک عمل جمعی سیاسی برای براندازی یک نظام سیاسی شوند؟ این نظریه‌ها را می‌توان به چهار نسل تقسیم کرد: نظریات مربوط به دوره قبل از جنگ جهانی اول یا نظریات کلاسیک؛ نظریات مطرح شده از اوایل قرن بیستم تا دهه ۱۹۶۰، نظریات مربوط به دهه ۱۹۷۰ و نظریات مطرح شده پس از انقلاب اسلامی و متاثر از آن بوده‌اند. هدف ما در این جا طرح و توضیح همه نظریات مربوط نیست، بلکه فقط می‌خواهیم اشاره‌ای به نظریات مهم کرده باشیم تا پیشرفت‌های نظری ناشی از انقلاب اسلامی روشن‌تر شود.

نظریات نسل اول شامل نظریه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک است. مثلاً مارکس، جنبش‌های جمعی انقلابی را نتیجه تضاد طبقاتی می‌دانست که سبب می‌شد افرادی که از لحاظ منافع همسویی دارند با هم وارد یک حرکت جمعی سیاسی شوند تا رژیم حاکم را سرنگون کنند (Marx, 1977: 256-206). ماکس وبر، جنبش‌های انقلابی را به حضور یک رهبر کاریزماتیک نسبت می‌دهد که با برخورداری از یک ایدیولوژی جدید و شخصیت استثنایی، افراد زیادی را جذب و در جهت تغییر رژیم حاکم قیام می‌کند. به نظر وی، شخصیت کاریزما، نیروی انقلابی بزرگی است که با تکیه بر رابطه عاطفی با مریدان و پیروانش آنان را از درون، متحول می‌سازد و حول یک رسالت و ماموریت انقلابی گرد می‌آورد (Weber, 1978: 241-245). دورکیم نیز ناهنجاری اجتماعی و آنومی را علت شکل‌گیری احساسات و باورهای جمعی دانسته و آن را سبب حرکت جمعی می‌داند (Tilly, 1978: 16-18).

نظریات نسل دوم فرایند جنبش‌های انقلابی، بیش‌تر جنبه روان‌شناختی و روان‌شناسی جمعی دارند. اریک هافر یکی از این نظریه پردازان است. او ناکامی و نارضایتی را که با امید به تغییر و رهبری قابل اعتماد همراه شده باشد، ریشه جنبش‌های انقلابی می‌داند (هافر، ۱۳۷۲: ۴۹-۵۱). او می‌نویسد: «اگر قرار باشد افراد با تمام وجود خود را در تعهدی در راه تغییری همه جانبه غوطه ور سازند، باید آنان به غایت نارضی، ولی نه بیچاره، باشند؛ و باید احساس کنند با در اختیار داشتن تعلیماتی استوار و پرتوان، رهبری مصون از خطا یا فزونی جدید، به منبع قدرتی مقاومت ناپذیر دسترسی یافته‌اند. هم‌چنین آنان باید تصویری اغراق‌آمیز از چشم‌اندازها و امکانات بالقوه‌ی آینده داشته باشند» (همان: ۵۲). هافر معتقد است این افراد ناکام و نارضی، به شدت آماده پیوستن به یک جنبش انبوه مردمی هستند. جنبش، به آنان از طریق همانندی با رسالتی مقدس، هویتی جدید می‌دهد که آنان را از احساس ناچیزی و بی‌ارزشی‌ها می‌سازد. «یک جنبش فعال انبوه مردم هر دو فرصت را پیش پای این افراد قرار می‌دهد. اگر آنان به عنوان اعضای تمام عیار به جنبش بپیوندند، در چارچوب منسجم گروهی جنبش به زندگانی تازه و تولدی دوباره دست می‌یابند، یا اگر به صورت هوادار جنبش جذب شوند، می‌توانند با همراه و همانند ساختن خود با تلاشها، پیروزیها و دیدگاههای جنبش به افتخار، اعتماد و مقصد و منظور دست یابند. در مورد افراد ناکام، جنبش انقلابی جانشینی برای تمام یا برای بخشی از خویشتن‌ان‌ها پیش می‌آورد که زندگی را قابل تحمل می‌سازد، در حالی که آنان نمی‌توانند با توسل به منابع فردی به آن برسند» (هافر، ۱۳۷۲: ۵۶).

خانم آرنت نیز ریشه پیوستن مردم به جنبش انقلابی و حرکت جمعی را ناشی از توده‌ای بودن و فقر و فلاکت مردم می‌داند. او ضمن موافق بوده با نظر مارکس در باره پیوستن محرومان به انقلاب می‌گوید، این فقر بود که انبوه مردم فرانسه را به یاری انقلاب فرانسه فرستاد (آرنت، ۱۳۷۷: ۸۳-۸۵). آرنت در کتاب ریشه‌های توتالیتریسم، موفقیت جنبش‌های توده‌ای را به پیروان از جان گذشته‌اش و علاقه توده‌ها به خشونت و اعمال خشونت‌آمیز نسبت می‌دهد (Arendt, 1958: 307). به نظر وی، پیوستن توده‌ها به جنبش انقلابی، به علت آگاهی از منافع مشترک یا آگاهی طبقاتی و هدف‌های قابل دسترس نیست، بلکه توده‌های انقلابی، افرادی هستند که به علت تعدد و کثرت یا به علت به تفاوتی شان نمی‌توان آن‌ها را در یک تشکل مبتنی بر منافع مشترک جمع کرد. به نظر آرنت، با از بین رفتن نظام طبقاتی و تشکل‌های

سیاسی، جامعه توده‌ای به وجود می‌آید و افراد انسانی را به توده‌های بی طبقه و بی سازمان و بدون ساختار، و در عین حال، ناراضی و ناامید و ازخود بیگانه تبدیل می‌کند. مهم‌ترین ویژگی آن‌ها، تنهایی، انزوا و جزءنگری و فردیت‌گرایی افراطی آن‌ها است، و این وضع روانی، آن‌ها را آماده پیوستن به یک جنبش توتالیتار و انقلابی می‌کند (Adrendt, 1958: 311-317).

کورن هاوزر، از نظریه پردازان نظریه توده وار نیز، مانند آرت، نتیجه توده ای شدن جامعه را از بین رفتن انفکاک اجتماعی بین توده‌ها و نخبگان و فرو ریختن مرزهای اجتماعی می‌داند، که در این صورت، توده‌ها و نخبگان به طور مستقیم در دسترس یکدیگر قرار می‌گیرند و شرایط لازم برای جنبش توده ای ایجاد می‌شود. توده‌ها، که افرادی ناراضی، جزءنگر، القاپذیر و ساده هستند، به راحتی به کمک یک ایدئولوژی انقلابی که از طرف نخبگان عرضه می‌شود، بسیج می‌شوند و به انقلاب می‌پیوندند (کوهن، ۱۳۶۹: ۱۶۱-۱۶۳). از سایر نظریات این گروه می‌توان به نظریه توقعات فزاینده «جمیز دیویس» و نظریه سرکوب گرایز «پیتریم سوروکین» اشاره کرد.

از نظریه پردازان همین نسل می‌توان بعضی از نظریات رفتار جمعی ساختارگرا را هم نام برد. نظریه ارزش افزوده نیل اسملسر را که ملهم از نظریه ساختارگرای پارسونز است، می‌توان از این گروه دانست. وی پیوستن مردم به یک جنبش انقلابی را بر اثر وجود شرایط مساعد ساختاری، تنش‌های ساختاری، شکل‌گیری هنجارها و ارزش‌های اجتماعی جدید و گرایش مردم به آن‌ها و تعمیم آن‌ها در بین مردم و وقوع عوامل شتاب دهنده برای بسیج عمومی می‌داند (See, Smelser: 1962; chapters, 9-10).

نظریات فوق، مورد انتقاد بسیاری از نظریه پردازان قرار گرفت که منجر به شکل‌گیری نسل سوم نظریات جنبش‌های انقلابی و اجتماعی شد. برجسته‌ترین این نظریات، نظریه بسیج منابع است که از نظریه پردازان مهم آن می‌توان زالد (Zald)، مک کارتی، ابرشال (Oberschall)، گامسون و چارلز تیلی را نام برد. زالد و مک کارتی در کتاب پویایی‌های جنبش‌های اجتماعی، دیدگاه‌های مهم شماری از این نظریه پردازان را ذکر کرده‌اند. برخلاف نظریه‌های پیشین، همه آن‌ها اتفاق نظر دارند که انسانهای منزوی و ناراضی و از خود بیگانه نمی‌توانند تشکیل دهندگان اصلی جنبش‌های انقلابی باشند. برای پیوستن به یک جنبش انقلابی سازماندهی و بسیج منابع و احساس و امید به موفقیت معقولی لازم است (Zald & McCarthy, 1979) و مشیرزاده،

است جنبش‌های انقلابی دیگری نیز مورد مطالعه قرار گیرند.

چارلز کرزمن بر اساس مطالعه انقلاب اسلامی، رابطه فرصت‌های ساختاری (structural opportunities) و فرصت‌های تصویری (perceived opportunities) را در تبیین جنبش‌های اجتماعی، به طور اعم و جنبش‌های انقلابی، به طور اخص، مورد بحث قرار داده و اصلاحات قابل توجهی را در این نظریه مطرح کرده است. فرصت‌های ساختاری یا عینی، به آسیب‌پذیری دولت در مقابل فشارهای سیاسی مردمی گفته می‌شود، و فرصت‌های تصویری یا ذهنی، به باور و آگاهی مردم از وجود فرصتی مناسب برای یک حرکت جمعی موفقیت‌آمیز بر علیه دولت، اطلاق می‌گردد. در گذشته، بر اساس نظریه توکوویل، چنین عنوان شده بود که هرگاه این دو عامل با هم وجود داشته باشند، امکان وقوع جنبش اجتماعی یا انقلابی و موفقیت آن، وجود خواهد داشت. در غیر این صورت، یعنی در صورتی که فرصت‌های ساختاری و تصویری با هم وجود نداشته باشند، یا اصولاً جنبشی شکل نمی‌گیرد و یا اگر هم بگیرد، به شکست می‌انجامد (Kurzman, 1996: 153). دو حالت می‌تواند وجود داشته باشد که فرصت‌های ساختاری و تصویری، با هم هماهنگ نباشند: یکی، وقتی که فرصت ساختاری وجود داشته باشد و دولت دچار ضعف‌هایی باشد، ولی مردم از آن آگاه نباشند یا تصور مخالفی داشته باشند؛ دیگری، وقتی که فرصت ساختاری وجود نداشته باشد ولی مردم تصور کنند که وجود دارد. در صورت اول، قاعدتاً جنبشی واقع نمی‌شود. اما در صورت دوم، امکان وقوع جنبش انقلابی وجود دارد. پرسش اصلی که کرزمن مطرح می‌کند و براساس تجربه انقلاب اسلامی آن را پاسخ می‌دهد، این است که در این صورت، آیا قدرت ساختاری، غالب شده و جنبش سرکوب می‌شود، یا ممکن است جنبش به قدری توان داشته باشد که علی‌رغم نبودن فرصت ساختاری، رژیم را سرنگون کند؟

به نظر کرزمن، وضعیت ایران از نوع اخیر بود. یعنی فرصت ساختاری وجود نداشت. بر اساس معیارهای مختلف، رژیم شاه، بسیار قوی و فاقد ضعف‌های ساختاری و آسیب‌پذیری بود و حتی مردم هم از آن با خبر بودند. اما ایرانیان باور داشتند که می‌توانند رژیم را سرنگون کنند. تصور آنان بر این بود که جنبش انقلابی به قدری توان دارد که خواهد توانست رژیم را با همه قوتش شکست دهد، که در واقع هم چنین شد و شرایط نامناسب ساختاری، تسلیم فرصت ذهنی شد. کرزمن می‌نویسد: «دولت ایران، بر مبنای موازین متعدد عینی، در سال ۱۹۷۸ وقتی

که اعتراضات شروع شد، آسیب پذیر نبود. ولی به نظر می‌رسد ایرانیان ارزیابی خود از فرصت اعتراض را بر مبنای قدرت مخالفان گذاشته اند. به عبارت دیگر، ایرانیان باور کردند که تعادل قدرت به نفع آنان تغییر می‌کند، نه به علت این که دگرگونی خاصی در ساختار دولت ایجاد شده بود، بلکه به سبب این که تغییری در قدرت جنبش ایجاد می‌شود» (Kurzman, 1996: 155).

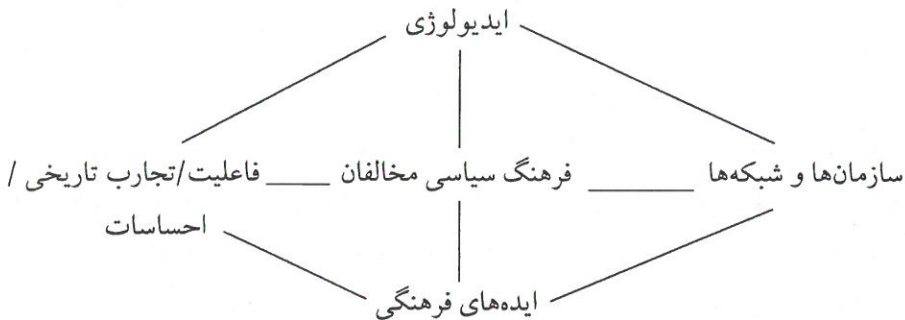
بدین ترتیب، مورد ایران، وضعیتی استثنایی در نظریه جنبش‌های اجتماعی است که نشان می‌دهد ذهنیت می‌تواند بر عینیت غلبه کند. او مثال می‌زند که وضعیت ایران مانند این است که مردم درها را بسته دیدند، ولی تصور کردند که مخالفان این قدر توان دارند که آن را باز کنند. در واقع هم مردم ایران توانستند درهای بسته رژیم را باز کنند (Ibid. 165). بر این اساس می‌توان در نظریه‌های موجود، از رابطه بین فرصت‌های ساختاری و تصویری که ملهم از نظریه‌های بسیج منابع است، گاهی فراتر نهاد و این نظریه را اصلاح کرد. یعنی در شرایطی که رژیم فاقد هرگونه آسیب پذیری ساختاری است، کرد، بنا بر تصور مردم یک جنبش قدرت‌مند می‌تواند موفق به سرنگونی آن شود.

پارسا نیز با انتقاد از دیدگاه‌های رایج در زمینه «فروپاشی اجتماعی» و جنبش‌های اجتماعی، بر قدرت و قوت جنبش انقلابی در ایران صحنه گذاشته و تا حدی نظریه کرزمن را تایید می‌کند. به نظر وی، توان بالای بسیج انقلابی، شکل‌گیری ائتلاف‌ها و ساختار فرصت‌ها، جنبش انقلابی ایران را برای براندازی رژیم شاه توانمند نمود (Parsa, 1988: 45). این مطالب نیز نشان می‌دهند که مطالعه انقلاب اسلامی در نظریه‌های مربوط به شرایط شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی و جنبش‌های اجتماعی، خاصه نظریه بسیج منابع، اثر قابل توجهی گذاشته و حداقل، سبب تدقیق و اصلاح نظریات موجود گشته است. بدین ترتیب، فرضیه فرعی اول ما تایید می‌شود.

ب - نقش ایدیولوژی و فرهنگ در جنبش انقلابی

جان فوران در مقاله ۱۹۹۷ خود، عامل ایدیولوژی و فرهنگ را جدی تر در مدل خود وارد می‌کند. او اظهار می‌کند که بر اساس مطالعه اش از انقلاب اسلامی در یافته است که انقلابات اجتماعی به وسیله ائتلاف بزرگی از نیروهای اجتماعی مخالف شکل می‌گیرند که می‌توان آن را اتحاد چند طبقه‌ای مردمی (multi-class populist alliance) نامید (Foran, 1997: 208). آن چه

این ائتلاف وسیع را فعال نگه می‌دارد، فرهنگ است. همین فرهنگ، فهم مردم از فرایند انقلابی و نتایج آن را نیز ممکن می‌سازد. فورن، نقش فرهنگ و ایدیولوژی را در جنبش انقلابی در مدل زیر نشان می‌دهد:



همان طور در مدل فوق دیده می‌شود، در آخرین نظریه فوران، ایدیولوژی و فرهنگ، نقش محوری در جنبش انقلابی دارند و شکل و عمل سازمان و روابط سازمانی را از یک طرف و نوع عملکرد عاملیت و احساسات و تجارب تاریخی را از طرف دیگر، مشخص می‌کند. فوران می‌نویسد: فرهنگ نقش مهم و پیچیده‌ای را در شکل دادن به انقلاب و نتایج آن بازی می‌کند. این مدل نشان می‌دهد که فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، هم معلول و هم علت، در طیفی از عناصر گفتمانی هستند. همه چیز از فیلتر فرهنگ سیاسی مخالفت و مقاومت رد می‌شود و رابطه دو جانبه پیچیده‌ای بین آن‌ها برقرار می‌شود. فرهنگ سیاسی، با ایده‌های فرهنگی و گفتمان و ایدیولوژی مربوط بوده و فهم عاملیت نیروهای اجتماعی را ممکن می‌سازد (Foran, 1997: 219). بدین سان ملاحظه می‌شود که فوران با مطالعه انقلاب اسلامی، به اهمیت بیش‌تر فرهنگ و ایدیولوژی در جنبش‌های انقلابی، پی‌برده و به آن، نقش محوری می‌دهد، که در نظریه‌های قبل از انقلاب اسلامی، مغفول بوده است.

موریس در مقاله‌ی ای با عنوان «تاملاتی بر نظریه جنبش اجتماعی» (Morris, 2000) با الهام از انقلاب اسلامی و مطالعات انجام شده بر روی آن، اظهار می‌دارد که در نظریات موجود، توجه جدی به عاملیت و فرهنگ نمی‌شود و کماکان، دیدگاه ساختارگرایی، غالب است. وی از

بین نظریه‌های موجود، نظریه بسیج منابع را که به عاملیت توجه می‌کند و نظریه فرایند سیاسی (political process model) را مورد تأیید قرار می‌دهد. سپس بر نظریه فرایند سیاسی، تمرکز و سعی در ساختن یک مدل تلفیقی می‌کند که عاملیت و فرهنگ، در آن لحاظ شده باشد. وی سه جزء عمده نظریه فرایند سیاسی را ساختارهای بسیج‌کننده (mobilizing structures)، ساختارهای فرصت سیاسی (political opportunity structures)، و بستر فرهنگی (cultural frame) معرفی می‌کند. موریس توضیح می‌دهد که ساختارهای بسیج‌کننده، آن دسته ابزار جمعی رسمی و غیررسمی هستند که مردم را بسیج و در رفتار جمعی درگیر می‌سازند؛ ساختارهای فرصت سیاسی، بُعد مداوم محیط سیاسی است که به مردم با امیدوار کردن آنان به موفقیت برای مشارکت در حرکت جمعی، انگیزه می‌دهد؛ بستر فرهنگی نیز با تامین معانی و تعاریف مشترک بین مردم، میان فرصت، سازمان و عمل، سازش ایجاد می‌کند (Morris, 2000: 446-447).

به نظر او، عواملی از قبیل ایده‌های فرهنگی، نظام باورها، مناسک، فرهنگ شفاهی و احساسات، که نقش محوری در جنبش‌های اجتماعی دارند، هنوز در این مدل، اهمیت لازم را پیدا نکرده‌اند که باید به آن اضافه شوند. موریس اظهار می‌کند که این مدل با تأکید بر ساختار سیاسی، توجه چندانی به فرهنگ و عاملیت ندارد، هر چند که راسل و کرزن، اهمیت این عوامل را در انقلاب ایران نشان داده‌اند (Morris, 2000: 447). او همچنین ادعا می‌کند که در مدل موجود فرایند سیاسی، نقش ترکیب رهبری، تاکتیک‌های عملی و تجربه تاریخی اعتراض و حوادث شتاب دهنده، اهمیت لازم را ندارند که بر اساس تجربه انقلاب اسلامی باید اصلاح شود.

فرهی، یکی از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی اظهار می‌کند که تاکنون محققان جنبش‌های انقلابی، از جمله خود وی، آن چنان که باید و شاید به حد کافی به رابطه بین فرهنگ و ایدئولوژی، اهمیت نداده‌اند، مخصوصاً پس از شروع جنبش انقلابی که فرهنگ، جنبه سیاسی به خود می‌گیرد. سپس وی، ضمن نقد مقاله اسکاکپال در باره انقلاب اسلامی، عنوان می‌کند که مبارزات مردمی هرگز از زمینه‌های سیاسی و فرهنگی خود منفک نبوده‌اند؛ ولی از این زمینه‌ها تاکنون غفلت شده است. از این پس باید به این عوامل و به روابط بین ایدئولوژی و فرهنگ، توجه بیش‌تری اعمال شود (Farhi, 1994: 785-788).

معدل عنوان می‌کند که اهمیت مذهب شیعه در انقلاب اسلامی، موضوع ایدیولوژی را به عنوان عامل شکل دهنده فرایند انقلاب به محور بحث نظریه‌های انقلاب آورده است. انقلاب به عنوان یک عمل تاریخی، از طریق ایدیولوژی و گفتمان انقلابی، شکل می‌گیرد. در شرایط انقلابی، ایدیولوژی، بر عمل فرد انقلابی، تقدم پیدا کرده، عمل او را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ایدیولوژی، ذهنیت فرد معتقد را چنان شکل می‌دهد که تن به رنج و مرگ نیز می‌دهد (Moaddel, 1992: 360-361). نقش شیعه را در انقلاب اسلامی ایران باید از این منظر دید. افزون بر این، باید در نظر داشت که ایدیولوژی انقلاب اسلامی، پدیده‌ای پیش ساخته و آماده نبود که در زمان نیاز، توسط علما و مردم مورد استفاده قرار گرفته باشد؛ بلکه ساخته و پرداخته شرایط حاکم در آن زمان و نتیجه کنش و واکنش نیروها و ایدیولوژی‌های موجود مخالف رژیم در آن زمان، از جمله دولت و ایدیولوژی حاکم آن بود (Ibid. 375).

برنز (Burns) نیز با بررسی انقلاب اسلامی، نقش اساسی تری برای ایدیولوژی در فرایند انقلاب قایل می‌شود؛ زیرا به نظر وی تاکنون نقش آن، خوب مفهوم نشده است. به نظر او حتی گلدستون، گودوین و فورن نیز هنوز حق مطلب را در مورد نقش ایدیولوژی در انقلاب ادا نکرده اند. به نظر برنز، ایدیولوژی، خاصه وحدت ایدیولوژیکی، در فرایند مبارزه با رژیم حاکم، نقش اساسی دارد، اما ایدیولوژی انقلابی، یک دستگاه فکری کاملاً شفاف و روشن نیست؛ بلکه بر اساس تصورات و مفاهیم مبهم و چند معنایی (polysemous) ساخته می‌شود، و به همین دلیل، گروه‌های مختلف انقلابی، تفسیرهای متعدد از آن می‌توانند داشته باشند. همین وضعیت ایدیولوژی است که امکان وحدت ایدیولوژیکی بین نیروهای مختلف را میسر می‌کند (Burns, 1996: 350). به نظر وی، ایدیولوژی از نمادهای فرهنگی بهره می‌برد، با گذشته و آینده پیوند برقرار می‌کند، با ایهامی که دارد سبب وحدت انقلابیون و مشارکت و بسیج توده‌ای در فرایند انقلاب و سبب اختلاف بین آنان، پس از سرنگونی رژیم می‌شود. افزون بر این، ایدیولوژی پدیده‌ای اختیاری و ارادی نیست، بلکه مبتنی بر ساخت‌های فرهنگی موجود است و از آن ریشه می‌گیرد. به نظر برنز امام خمینی، از ایدیولوژی، بسیار موثر استفاده کرد و با مهارت تمام، از عوامل تفرقه و مشاجره انگیز در فرایند انقلاب خودداری کرد تا ائتلاف انقلابی دچار آسیب نشود. برنز ادعا می‌کند که این مفهوم سازی از ایدیولوژی، هم توان تبیین وحدت ایدیولوژیکی را در فرایند انقلاب دارد و هم توان تبیین اختلافات و جنگ قدرتی را که پس از سرنگونی رژیم،

بین انقلابیون در می‌گیرد.

مباحث فوق و مقایسه آن با نظریه‌های قبل، نشان می‌دهد که مطالعه انقلاب اسلامی به وسیله تحلیل‌گران انقلاب، سبب کشف نقش برجسته فرهنگ و ایدیولوژی انقلابی در فرایند جنبش انقلابی شده است. در این مطالعات، متغیرهای فرهنگ و ایدیولوژی، هم جدی‌تر و فراتر از گذشته به مطالعات انقلاب وارد شده، هم نقش اثرگذارتری در فرایند جنبش انقلابی داشته‌اند و هم دامنه اثرگذاری آن‌ها در فرایند طولانی انقلاب، گسترده‌تر شده است. همه این‌ها به معنی اثرگذاری فرهنگی بسیار زیاد انقلاب اسلامی در نظریات و مطالعات مربوط به فرایند جنبش انقلابی، خاصه در باره نقش ایدیولوژی در آن‌ها، است.

ج - بسیج انقلابی و مشارکت توده‌ای

در بخش حاضر، بحث بر سر این است که در فرایند جنبش انقلابی، چه کسانی و گروه‌هایی شرکت می‌کنند و چه عواملی در بسیج آن‌ها برای شرکت در جنبش انقلابی موثر است. در مورد خیر، به نقش فرهنگ و ایدیولوژی قبلا اشاره شده است و در این جا به سایر عوامل می‌پردازیم. به نظر ارجمند، مارکس در زمینه مشارکت انقلابی، فهم ما را بیش از یک قرن از سیر درست فهم و واقعیت مشارکت توده‌ای منحرف کرد؛ زیرا مدعی بود که اولاً مشارکت در انقلابات، ماهیت طبقاتی دارد و ثانياً انقلابات را طبقات بالنده نظام‌های اقتصادی رهبری می‌کنند. نادرست بودن هر دو این تزاها را انقلاب اسلامی نشان داد. زیرا انقلاب اسلامی، نه ماهیت طبقاتی داشت و نه به وسیله طبقه اقتصادی بالنده‌ای رهبری شد، بلکه توسط و حانیون و مذهب‌یون متعقد به ارزشهای سنتی اسلامی رهبری گردید. در این انقلاب طبقات، مختلف جدید و قدیم، هر کدام با انگیزه خاص شرکت کردند. شاید مهم‌ترین انگیزه مشترک ن‌ها اعتراض به سقوط معیارهای اخلاقی و دعوت به اصالت فرهنگی و مشارکت سیاسی بود (Arjomand, 1986: 405).

به نظر اسکاکپال، که خود نظریه پردازی نئو مارکسیست است، مشارکت و بسیج انقلابی در قلاب اسلامی، فرا طبقه‌ای و فراتوده‌ای بود، به طوری که از همه طبقات اجتماعی در آن با ویت جدیدی که ایدیولوژی انقلابی به آنان داده بود، شرکت داشتند (Skocpol, 1982: 266).
ی در مقاله دیگری می‌نویسد: «فرایند این انقلاب برجسته اکنون مناسب بودن این نظریه را

ثابت کرده که انقلابات اجتماعی معاصر را باید به عنوان پدیده‌ای که ایدئولوژی آن‌ها هویت‌های ملی مردم را بازسازی می‌کند نگاه کرد» (Skocpol, 1988: 164).

اقبال احمد، در نقدی که بر مقاله خانم اسکاکیال، انقلاب اسلامی را همانند انقلاب فرانسه، نقطه عطفی در تاریخ انقلابات به حساب می‌آورد که می‌تواند عصر جدیدی را در خاورمیانه رقم بزند. به نظر او، انقلاب اسلامی، مدل انقلابی جدیدی را در جهان سوم ارائه کرد. انقلابات جهان سومی، همه با شیوه مبارزه مسلحانه برپا می‌شدند، در حالی که انقلاب اسلامی با مشارکت وسیع توده‌ای شکل گرفت، به نحوی که می‌توان گفت انقلاب اسلامی، مردمی‌ترین، فراطبقه‌ای‌ترین، و با دوام‌ترین انقلابات در تاریخ مدرن به شمار می‌آید. انقلاب اسلامی، اولین انقلاب موفق در دوره استعمار جدید، پس از انقلاب کوبا است (Ahmad, 1982: 293-300). هالیدی نیز با نظر اقبال احمد موافق است. وی نیز انقلاب اسلامی را انقلابی کاملاً توده‌ای و مشارکتی، از طریق مشارکت در تظاهرات توده‌ای و اعتصابات می‌داند، که رژیم به طرزی شگفت‌آور، را تضعیف کرد و از پا در آورد. او نیز معتقد است که انقلاب اسلامی در میان انقلابات جهان سوم، کاملاً برجسته است، نه از این بابت که انقلابی سنتی بود، بلکه از آن جهت که سازوکارهای سیاسی مدرن‌تری را برای سرنگونی رژیم اتخاذ کرد (Halliday, 1989: 20).

بنارد و خلیل زاد نیز بر توده‌ای و فراطبقه‌ای بودن مشارکت در انقلاب اسلامی تاکید دارند و آن را نتیجه مذهبی بودن جنبشی می‌دانند که سبب ائتلاف وسیع نیروهای مخالف رژیم شده است (Benard and Khalilzad, 1979: 239). همین موضوع را گرین به نوع دیگری بیان می‌کند. وی می‌نویسد که انقلاب اسلامی، انقلابی فراطبقه‌ای بود که در آن همه طبقات و اقشار اجتماعی باهم ائتلاف کرده و متحد شده بودند. برای این کار، انقلابیون از انگشت گذاشتن روی اختلافات گذشته خودداری می‌کردند و بر ضرورت وحدت تاکید می‌کردند. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی، فرایندی ضد بسیج ایجاد کرده بود که در آن، مشارکت در فرایند انقلاب، یک هنجار تلقی می‌شد. به علاوه، در این انقلاب، انواع مشارکت، از کم‌ترین فعالیت تا بیش‌ترین آن امکان پذیر بود که این امر سبب می‌شد همه گروه‌ها جذب شوند. بسیج توده‌ای برای دستاوردهای سریع انقلابی نیز مورد توجه قرار داشت. تاکید زیادی نیز بر عدم استفاده از خشونت می‌شد. در نهایت، برای نیل به اتحاد بیش‌تر و بسیج

فراگیرتر، حتی این نیز امکان وجود داشت که کسانی از بدنه رژیم جدا شوند و به انقلابیون بپیوندند (Green, 1984).

جرالد گرین با اذعان به این امر که نظریات موجود در زمینه جنبش‌های اجتماعی قادر نیستند انقلاب اسلامی را تبیین کنند، اظهار می‌کند که باید مفهوم سازی و نظریه پردازی جدیدی کرد تا بتوان انقلاب اسلامی و سایر انقلابات را تبیین کرد. وی مفهوم ضد بسیج (countermobilization) را برای بررسی نحوه مشارکت مردم در انقلاب، ابداع کرده و مورد بررسی قرار می‌دهد. وی ضد بسیج را چنین تعریف می‌کند: ضد بسیج عبارت است از بسیج توده‌ای بر علیه نظام سیاسی حاکم به رهبری نخبگان مخالف رژیم (counterelites) برای ناکارآمد کردن توان بسیج رژیم. نخبگان مخالف می‌توانند به چنان بسیج فراگیری دست زنند که از توان بسیج رژیم، فراتر رفته و رژیم را ناتوان و ساقط گردانند. به نظر وی، سطح مشارکت مردمی باید خود به عنوان عاملی تبیین کننده در سرنگونی رژیم‌ها مدنظر قرار گیرد. او این فرضیه را مطرح می‌کند که عدم وجود مشارکت سیاسی معنی دار مردم در رژیم سیاسی حاکم (مانند وضعیت ایران در زمان شاه) سبب مشارکت فراگیرتر و وسیع تر آن‌ها در جنبش انقلابی می‌شود.

گرین، ویژگی‌های ضد بسیج را بر اساس وضعیت انقلاب اسلامی، چنین عنوان می‌کند: (۱) هنجاری شدن مشارکت انقلابی، (۲) تاکید انقلابیون بر هدف‌های منفی به جای هدف‌های مثبت، (۳) ایجاد ایتلاف بین مخالفان با کنار گذاشتن اختلافات سنتی، (۴) امکان مشارکت دایمی سطح پایین، (۵) ایجاد ایتلاف بین مخالفان و بعضی از عناصر حکومتی، (۶) وجود یک رهبری غیر متمرکز و غیر ساختارمند در بین مخالفان، (۷) تاکید بر غیر خشونت آمیز بودن جنبش، (۸) توجه جنبش توده‌ای به دستاوردهای سریع، (۹) وجود سطح بالایی از اتحاد مردمی (Green, 1984). بدین ترتیب وی تلاش می‌کند نظریه ضد بسیج خود را با مطالعه انقلاب اسلامی، مطرح و تبیین نماید. گرین تاکید می‌کند که تاکنون به سطح مشارکت سیاسی در انقلابات صرفاً به عنوان عاملی فرایندی توجه می‌شد، ولی باید اثر میزان مشارکت مردمی را به عنوان عاملی مستقل در سرنگون کردن رژیم حاکم نیز وارد کرد. وی اشاره می‌کند هرچند کسانی مانند هانتینگتون به انفجار مشارکت توجه کرده‌اند، ولی از اثر عدم وجود مشارکت سیاسی در رژیم حاکم، مانند وضع ایران، غافل مانده‌اند (Ibid. 168). در واقع، نظر وی تایید کننده نظر

کرزمن است که قبلا توضیح داده شد.

سونسون، به قول خودش، با مطالعه انقلاب اسلامی تلاش کرده است فهم ما از انقلابات و نقش گفتمان را در روان‌شناسی انقلاب بهبود بخشد و به فهم بهتر انقلاب اسلامی کمک کند. یکی از مهم‌ترین بخش‌های گفتمان شیعه که او روی آن تاکید می‌کند، مفهوم شهادت است. به نظر وی، تحلیل گفتمان شیعه نشان می‌دهد که اعتقاد شیعه به شهادت به عنوان یک ارزش و نماد، نقش مهمی در بسیج مردم و آمادگی آنان برای فداکاری در راه انقلاب داشته است. بنابراین، بدون توجه به مفهوم شهادت نمی‌توان فهم و شناخت کاملی از فرایند مشارکت و بسیج توده‌ای در انقلاب اسلامی دست یافت. به نظر او، شهادت برای ایرانیان در انقلاب اسلامی، قدرت اصلی نیروی محرکه مبارزه با رژیم بود که آنان را تا سرحد ایثار جان خود آماده کرده بود و مهم‌ترین عامل بسیج فراگیر توده‌ای بود. این عامل نیز خود ملهم از قیام و شهادت امام حسین بود که ریشه در تاریخ این ملت دارد (Swenson, 1985: 139). لذا برای فهم انقلاب اسلامی باید فلسفه شهادت را فهمید و پی‌برد که چگونه این عامل اعتقادی نمادین و روانی، ایرانیان را به مبارزه انقلابی با شاه کشاند (Ibid. 132). دراج نیز اهمیت شهادت را در انقلاب اسلامی، عنوان و تاکید می‌کند که نقش این مفهوم و اعتقاد مهم برای مشارکت توده‌ای در انقلاب اسلامی، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. در حالی که این اعتقاد، نیروی عظیمی به انسان‌ها می‌بخشد که با قدرت تمام، برای هدفشان آماده از خودگذشتگی می‌شوند (Dorraj, 1997: 510، نیز ر. ک. پناهی، ۱۳۸۵).

آخرین موضوع قابل توجه، در این قسمت، نقش زنان در انقلاب اسلامی است. نقش مشارکت زنان در فرایند انقلاب اسلامی به حدی برجسته بوده که نظر اندیشمندان را به خود جلب کرده و باب تازه‌ای در مطالعات جامعه‌شناسی انقلاب گشوده است. گلدستون و فورن متوجه این پدیده مهم در انقلاب اسلامی می‌شوند و تعجب می‌کنند که این موضوع در انقلاب اسلامی مطالعه نشده است. به دنبال آن خانم مقدم، موضوع مشارکت سیاسی زنان را در انقلاب اسلامی و انقلابات اروپای شرقی مورد مطالعه قرار داده و اهمیت آن را بر ملا کرده است. این مطالعات نشان داده است که در انقلاب اسلامی، زنان از قشرهای مختلف اجتماعی در فرایند انقلاب شرکت کرده و نقش بسیار مهمی در فرایند انقلاب و در پیروزی آن داشته‌اند (Moghadam, 1995). قبل از مقدم، ارجمند نیز به این پدیده توجه کرده و متذکر شده است که

در انقلاب اسلامی، زنان طبقه متوسط جدید، مشارکت جدی داشته‌اند و علاقه خود را به مشارکت سیاسی در جامعه نشان داده‌اند (Arjomand, 1986: 402).

بررسی‌های فوق نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی، از نظر بسیج توده‌ای فراگیر و شرکت مردم از طبقات و اقشار مختلف، وضعیت استثنایی داشته است که مرهون ایدئولوژی انقلابی و فرهنگ مشترک شیعه، اعتقادات مربوط و نقش رهبران انقلاب بوده است. این واقعیت، بسیاری از رهیافت‌های نظری مبتنی بر مشارکت طبقه‌ای در انقلاب، به ویژه نظریه مارکسیستی را رد و تصحیح کرده است و سبب فهم بهتر و واقعی تری از فرایند مشارکت مردمی در انقلابات شده است. این مطالعات، نظریه‌های نسل دوم جنبش‌های انقلابی را نیز که صرفاً بر نارضایتی، ناامیدی و از خود بیگانگی توده‌ها تاکید کرده و آن‌ها را عامل مشارکت مردم در انقلاب می‌دانستند، رد و یا اصلاح می‌کند. مضافاً، این مطالعات سبب طرح نظریات جدیدی مانند نظریه‌گرین و اصلاح برخی از نظریات در باره مشارکت توده‌ای در فرایند جنبش انقلابی و حتی مطرح شدن استراتژی انقلابی جدیدی در جهان سوم شده است و در نتیجه، در نظریات مربوط به این بعد از جنبش انقلابی، اثر قابل توجهی گذاشته است.

د - نقش رهبری

یکی دیگر از ابعاد فرایند انقلاب، رهبری است. در باره نقش رهبر و رهبری در انقلابات، دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متضادی وجود دارد. یکی از آن‌ها مانند دیدگاه ساختارگرایی، اساساً نقش مستقلی برای رهبران انقلاب قایل نیست و عاملیت را نفی می‌کند. در مقابل، دیدگاه‌های روان‌شناختی، نقش بسیار تعیین‌کننده و اساسی به رهبری می‌دهند و وقوع و فرایند و سرنوشت انقلاب را با سرنوشت رهبری پیوند می‌دهند (کوهن، ۱۳۶۹: ۱۸۴-۱۹۴). باید دید از انقلاب اسلامی چه درسی در این زمینه می‌توان آموخت. اسکاکیال رهبران روحانی انقلاب اسلامی را نخبگان انقلابی معرفی می‌کند که دارای توان بالایی برای بسیج توده و دولت‌سازی هستند. آنان این توان را هم در انقلاب و هم در جنگ از خود نشان داده‌اند. به نظر وی، انقلاب اسلامی نشان داد که بسیج توده‌ای برای جنگ توسط رهبران انقلابی می‌تواند پروژه‌ای دولت‌محور باشد (Skocpol, 1988: 164).

به نظر گرین، یکی از نکات بارز و چشم‌گیر در خصوص رهبری انقلاب و نتیجتاً برای بسیج

فراگیر توده‌ای، عدم وجود یک مرکزیت رسمی برای رهبری انقلاب بود، به طوری که رهبری مخالفان رژیم را در انقلاب اسلامی می‌توان متغیر، بی شکل و با ساختار انعطاف پذیر دانست. این وضعیت سبب می‌شد که همه گروه‌ها بتوانند وارد فرایند انقلاب شوند و نقش خود را ایفا کنند (Green, 1984).

یکی دیگر از موضوعات مربوط به فرایند انقلاب، مدت این فرایند است. البته تعیین زمان شروع فرایند جنبش انقلابی، کار ساده‌ای نیست و به راحتی نمی‌توان روی آن توافق داشت. یکی از مباحث مطرح در این زمینه، خودانگیختگی یا برنامه ریزی است. بدین معنی که آیا انقلابات، خودانگیخته واقع می‌شوند یا با برنامه ریزی رهبران ساخته می‌شوند. کرین بریتون در کالبد شکافی چهار انقلاب، این موضوع را مطرح و عنوان می‌کند که عده‌ای معتقدند انقلابات، برنامه ریزی شده اتفاق می‌افتند. بدین معنی که رهبران انقلاب، از مدتها پیش، برنامه ریزی و توطئه می‌کنند تا بر علیه رژیم حاکم قیام کرده و آن را بر اندازند و در نهایت نیز این کار را می‌کنند، در حالی که مردم از نظام حاکم راضی بوده و با آن مشکلی نداشتند. در مقابل، عده‌ای نیز معتقدند که انقلابات، خود انگیخته و بدون برنامه ریزی رهبران اتفاق می‌افتند. نفرت و نارضایتی مردم از رژیم حاکم و رهبران آن سبب می‌شود که مردم قیام کنند. رهبرانی نیز هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند تا رژیم حاکم سقوط کند. این جریان، فرایندی خودانگیخته و برنامه ریزی نشده است. یکی از وجوه اشتراک در چهار انقلاب مورد بررسی این بریتون است که در هر یک از آنها طرفداران رژیم گذشته، متعقد به برنامه ریزی شده بودن و توطئه کردن عده‌ای بودند، و مخالفان رژیم نیز انقلاب را خودبخودی و بدون برنامه ریزی معرفی می‌کردند. بریتون خود بیان می‌کند که هر دو نظر، خلاف واقعیت کامل بوده و فقط بخشی از واقعیت را نشان می‌دهند. در واقع، هر انقلاب، دارای هر دو عنصر برنامه ریزی و خودانگیختگی است (بریتون، ۱۳۷۰: ۹۲-۱۰۱). وی می‌نویسد:

مکتب مبتنی بر اوضاع و احوال [انقلابی] انقلاب را چونان گیاهی خودرو و طبیعی می‌داند که بذره‌های آن در خودکامگی و فساد افشانه می‌شوند و رشد آن منوط به نیروهای بیرون از خودش و یا بهر روی فراسوی هرگونه برنامه ریزی بشری می‌باشد. مکتب مبتنی بر توطئه، انقلاب را گیاهی زورکی و مصنوعی می‌خواند که بذره‌های آن از سوی باغبانان انقلابی به دقت کاشته و پرورده و باروری می‌شوند و با کار همین باغبانان، برخلاف نیروهای طبیعت به گونه

اسرار آمیزی به رشد می‌رسند. در واقع ما باید این دو افراط و تفریط را رد کنیم، زیرا هر دو بی معنی هستند و بر این نظرند که بذر انقلاب‌ها از سوی مردانی که خواستار دگرگونی هستند افشاندن می‌شود و این مردان این کار را با یک باغبانی ماهرانه انجام می‌دهند، حال آن‌که باغبانها برخلاف نیروهای طبیعت کار نمی‌کنند، بلکه بر روی خاک و آب و هوای مساعد کار می‌کنند و میوه‌های نهایی کارشان، نمایانگر همکاری میان انسانها و طبیعت است (برینتون، ۱۳۷۰: ۱۰۱-۱۰۲).

این موضوع را اسکاکیال در دیدگاه ساختارگرایانه خود بدین ترتیب مطرح کرده است که انقلابات، خود انگیخته واقع می‌شوند، نه این که آگاهانه و برنامه ریزی شده به وسیله رهبران انقلابی ساخته شوند. وی درباره انقلاب اسلامی از این ایده خود، عدول و اظهار می‌کند که انقلاب اسلامی، برخلاف دیدگاه او، انقلابی بود که ساخته شد. یعنی رهبران انقلابی با ایدئولوژی انقلابی، بدون وجود شرایط مساعد انقلابی که وی در نظریه‌اش تدوین کرده بود، دست به بسیج انقلابی زدند و رژیم حاکم را ساقط کردند. به قول برینتون، اسکاکیال، انقلاب اسلامی را برنامه ریزی شده تلقی می‌کند، نه خود انگیخته. این دیدگاه اسکاکیال نیز مورد نقد قرار گرفته است.

کامروا در مقاله خود با عنوان «نگاهی مجدد به انقلاب: مناقشه ساختارگرایان و اراده گرایان»، انقلابات را به سه دسته تقسیم بندی می‌کند: برنامه ریزی شده، خود انگیخته و ناگهانی، و مذاکره ای (Kamrava, 1999). به نظر وی، در انقلابات خود انگیخته و دفعی، عوامل ساختاری سبب وقوع انقلاب می‌شوند و نقش عامل ارادی انسانی در آن‌ها بسیار ناچیز است و از پایین به بالا اتفاق رخ می‌دهد. در انقلابات برنامه‌ریزی شده، رهبران و اراده انسانی، نقش اساسی بازی می‌کند و با برنامه اتفاق می‌افتد و عوامل ساختاری نقش کم‌تری دارند. انقلابات مذاکره‌ای، ترکیبی از دو است. «در انقلابات خود انگیخته، پویایی ساختاری بر عوامل ارادی و تصمیماتی که انقلابیون می‌گیرند پیشی می‌گیرد. در این صورت انقلابیون و رهبران انقلابی وقتی به صحنه می‌آیند که انقلاب شروع شده و در جریان است. برای انقلابات برنامه ریزی شده موضوع برعکس است. در این‌ها اعمال و استراتژیهای حساب شده انقلابیون مسیر انقلاب را تعیین می‌کند. در انقلابات مذاکره ای عوامل ساختاری و اعمال ارادی هم‌زمان اتفاق می‌افتند. وضعیت ساختاری هر دو طرف را وادار می‌کند که نیاز به مذاکره با یکدیگر را

تشخیص دهند. روند و نتیجه مذاکرات هم به عوامل ساختاری و هم به اولویتهای و تعهدات هر دو طرف وابسته است. به طور کلی باید نقش اراده و ساختار را در انقلابات به عنوان یک متغیر در نظر گرفت که وضعیتهای متفاوتی را ایجاد می‌کند» (Kamrava, 1999: 345).

نکته جالب دیگری که کامروا مطرح می‌کند، نقش ایدیولوژی در این انقلابات است. به نظر وی، در انقلابات برنامه‌ریزی شده، ایدیولوژی نقش مهمی در بسیج انقلابی برای سرنگون کردن رژیم ایفا می‌کند؛ ولی در انقلابات خودانگیخته، ایدیولوژی، اقدامات و برنامه‌های انقلابیون را پس از سرنگونی رژیم هدایت می‌کند (Ibid. 323). بدین ترتیب کامروا با مطالعه انقلاب اسلامی بحث بریتون را کامل‌تر می‌کند. وی انقلاب اسلامی را برخلاف آن چه اسکاکپال ارادی می‌نامد، همانند انقلاب فرانسه بیش‌تر از نوع خودانگیخته و ساختاری معرفی می‌کند، چراکه هر دو غیر منتظره اتفاق افتاد و تعجب همگان را برانگیخت. در مقابل، انقلابات چین و کوبا و ویتنام را برنامه‌ریزی شده و انقلابات روسیه و مکزیک را مذاکره‌ای و بینابین معرفی می‌کند. مباحث فوق‌تر نشان می‌دهد نظریه‌های مربوط به نقشی که رهبران در انقلاب ایفا می‌کنند نیز در اثر مطالعات انقلاب اسلامی و اهمیتی که رهبری امام خمینی در انقلاب داشت (ر.ک. حسینی، ۱۳۸۱؛ و پناهی، ۱۳۸۲) مورد نقد قرار گرفته و اصلاحات قابل توجهی در آنها پدید آمده است.

ه- نقش خشونت در فرایند جنبش انقلابی

خشونت آمیز بودن، یکی از ویژگی‌های ذاتی جنبش‌های انقلابی تلقی می‌شود؛ به طوری که در اکثر تعاریف انقلاب، این ویژگی دیده می‌شود. در این جا به سه تعریف از نظریه پردازان به نام انقلاب، که در زمان وقوع انقلاب اسلامی مطرح بودند، بسنده می‌کنیم. هانتینگتون انقلاب، را چنین تعریف کرده است: انقلاب دگرگونی اساسی و سریع داخلی و خشونت‌آمیز ارزش‌های حاکم و اسطوره‌های جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار جامعه، رهبری و فعالیت‌های حکومت و سیاست است (Huntington, 1970: 264). خانم اسکاکپال نیز تعریف زیر را از انقلاب اجتماعی ارائه داده است: انقلابات اجتماعی، دگرگونی اساسی و سریع دولت و ساختار طبقاتی جامعه است که به وسیله و همراه با قیام خشونت آمیز طبقاتی از پایین می‌باشد (Skocpol, 1979: 4 and 1988: 151). تعریف چارلز تیلی نیز از انقلاب چنین است: انقلاب

عبارت است از جابه‌جایی سریع و خشونت آمیز گروه حاکم قبلی با گروه‌های معارض در نظام سیاسی و ایجاد تغییرات مورد نظر گروه معارض در آن به وسیله یک بسیج فراگیر انقلابی (Tilly, 1978: 193-194).

اما انقلاب اسلامی، انقلابی غیر خشونت آمیز شناخته می‌شود. مزروعی می‌نویسد که انقلاب اسلامی، پس از جنبش گاندی در هند، مهم‌ترین جنبش غیر خشونت آمیز است که بدون الهام یا اثرپذیری از انقلاب گاندی و صرفاً به تأسی از فرهنگ شیعی اتفاق افتاده است (Mazrui, 1981: 4). این مدعا محدود به علی مزروعی نیست. جرال‌گرین نیز (Green, 1984) اظهار می‌کند که رهبران انقلاب اسلامی، آگاهانه از کاربرد خشونت و زور امتناع کرده‌اند و به جای آن از مشارکت وسیع مردمی بهره‌برده‌اند و با این استراتژی موفق به سرنگون کردن رژیم شاه شده‌اند. اساساً وی یکی از ویژگی‌های مهم فرایند انقلاب اسلامی را که سبب بسیج توده‌ای فراگیر شده است، تأکید رهبران انقلاب بر عدم توسل به خشونت می‌داند. بدین ترتیب، وقوع انقلاب اسلامی و مطالعات انجام شده، سبب حذف متغیری مهم از تعریف انقلاب شده است. کسانی که با تعاریف پدیده‌های اجتماعی سروکار دارند می‌دانند که حذف متغیری از یک تعریف، تغییری بسیار مهم و اساسی تلقی می‌شود.

آبراهامیان نیز می‌نویسد که انقلاب اسلامی، برخلاف سایر انقلابات، نه از طریق توسل به خشونت، بلکه با استفاده از وسایل غیر خشونت آمیز تظاهرات توده‌ای توانست پنجمین قدرت نظامی دنیا را شکست دهد و این، پدیده بسیار مهمی است (Abrahamian, 1980: 26). احمد نیز بر همین موضوع تأکید می‌کند. او می‌نویسد که در انقلاب اسلامی ۳۰۰۰۰ نفر کشته شدند؛ چرا که تأکید انقلابیون بر استفاده از وسایل غیر خشونت‌آمیز، مانند تظاهرات و اعتصابات عمومی بود. مردم ایران در عین عدم استفاده از خشونت در انقلاب، بسیار مبارز و با روحیه ایثارگری بالا و با نظم خوب در مقابل نیروهای حکومت ظاهر می‌شدند. این یک استراتژی جدید در انقلابات جهان سوم بود. چرا که در این انقلابات، اکثراً از شیوه جنگ چریکی با استفاده از نیروهای دهقانی و روستایی پیروی می‌شد. در حالی که انقلاب اسلامی، انقلابی شهری بود که در آن طبقات متوسط، طبقه کارگر، مهاجران روستایی و سایر طبقات پایین و اقلیت شهری با توسل به اعتصاب و تظاهرات، مشارکت داشتند. انقلاب اسلامی، موثرترین بهره‌برداری را از تظاهرات و اعتصابات طولانی در تاریخ به عمل آورد و نشان داد که

اعتصابات طولانی می‌تواند در براندازی رژیم حاکم، بسیار موثر عمل کند. استفاده انقلابیون از استراتژی عدم خشونت، در تضعیف روحیه ارتش و تشویق نظامیان برای ترک ارتش و پیوستن به مردم، بسیار موثر افتاد (Ahmad, 1982). با توجه به نکات فوق ملاحظه می‌شود که غیر خشونت آمیز بودن فرایند انقلاب اسلامی و مطالعه آن سبب اصلاح در تعریف انقلاب، رد و اصلاح نقش خشونت در نظریه‌های بسیج منابع و مطرح شدن استراتژی انقلابی جدیدی در جهان، خاصه جهان سوم شده است که بدون تردید، دستاورد نظری قابل توجهی به شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر پاسخ به این پرسش بود که آیا وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن به وسیله صاحب نظران انقلاب، دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی ایجاد کرده است یا خیر؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، که در حوزه جامعه‌شناسی علم است، از نظریه مرتون و به ویژه توماس کوهن در باره تغییر و تحول دانش علمی بهره‌گرفته و این فرضیه را مطرح کردیم که وقوع انقلاب اسلامی ایران و مطالعه آن، منجر به کشف ناسازگاری‌های علمی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی شده و دگرگونی‌های قابل توجهی در این نظریه‌ها ایجاد کرده است.

از آن جا که فرایند جنبش انقلابی تا سرنگونی نظام، خود شامل مباحث چندی مانند شرایط شکل‌گیری جنبش انقلابی، نقش ایدیولوژی و فرهنگ در این فرایند، بسیج و مشارکت توده‌ای در فرایند انقلاب، نقش سازمان و رهبری و خشونت در فرایند جنبش انقلابی است، فرضیه اصلی ما به پنج فرضیه فرعی تجزیه شد که هر یک ناظر بر بررسی دگرگونی‌های نظری در یکی از موضوع‌های فوق است.

برای بررسی فرضیه اصلی و فرضیه‌های فرعی، از تحلیل محتوای کیفی ۵۷ مقاله علمی حاوی مطالب نظریه‌ای مربوط به انقلاب اسلامی که در مجلات معتبر تخصصی و علمی خارجی به زبان انگلیسی، در مدت ۲۵ سال پس از وقوع انقلاب اسلامی، به چاپ رسیده بود، استفاده شد. بر مبنای داده‌های استخراج شده از این مقالات در پنج موضوع مورد مطالعه، فرضیه‌های فرعی به طور جداگانه آزمون شدند. آزمون هر پنج فرضیه فرعی نشان داد که مطالعه

فرایند جنبش انقلابی انقلاب اسلامی بر اساس نظریه‌های موجود قبل از وقوع انقلاب اسلامی در هر پنج زمینه منجر به کشف ناسازگاری‌هایی بین نظریات موجود و واقعیات مربوط به فرایند جنبش انقلاب اسلامی شده و آن نظریه‌ها را زیر سؤال برده است. برای پاسخ‌گویی به شبهات ایجاد شده و نقدهای وارده بر آن نظریات، مفاهیم و نظریه‌های جدیدی در این زمینه‌ها مطرح شده که یا منجر به اصلاح نظریه‌های قبل و یا جایگزین شدن آن نظریه‌ها با نظریه‌های جدید شده است. به عبارت دیگر، پژوهش حاضر، صحت هر پنج فرضیه فرعی ما را مورد تایید قرار داد.

بدین ترتیب فرضیه اصلی ما، دال بر اثر قابل توجه وقوع و مطالعه انقلاب اسلامی بر نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش‌های انقلابی، مورد تایید قرار می‌گیرد. به طور خلاصه، این پژوهش نشان می‌دهد که مطالعه فرایند جنبش انقلاب اسلامی در سطح جهانی توانسته است نظریه‌های مربوط در قبل از انقلاب را بهبود بخشد و حتی نظریه‌ها و زمینه‌های جدیدی به مطالعه انقلابات بیفزاید و مطالعه فرایند انقلاب را وارد مرحله جدیدی کند که می‌توان آن را نسل چهارم نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی نام نهاد.

بدیهی است که در یک مقاله و تحقیق مقدماتی، کلیه مباحث و نظریه‌های مربوط به فرایند پیچیده جنبش انقلابی نمی‌تواند مورد بررسی کامل قرار گیرد. امید است با مطالعات کامل‌تر و دقیق‌تر، زوایای بیش‌تری از اثرگذاری انقلاب اسلامی در نظریه‌های فرایند جنبش انقلابی آشکار شود.

منابع

- آرتن، هانا. انقلاب. ترجمه عزت‌ا... فولادوند. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
- اسپوزیتو، جان. انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن. ترجمه محسن مدیرشانه چی. تهران: نشر باز، ۱۳۸۲.
- امام خمینی و انقلاب اسلامی. ترجمه محمد رضا آهنی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۸.
- امیری، کیومرث. ماخذ شناسی امام خمینی. تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۸.

- بریتون، کرین. *کالبد شکافی چهار انقلاب*. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ پنجم. تهران، ۱۳۷۰.
- بیرو، آلن. *فرهنگ علوم اجتماعی*. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.
- پناهی، محمد حسین. «ارزش‌های جهاد و شهادت در شعارهای انقلاب اسلامی». نامه *علوم اجتماعی*: شماره ۲۹، زمستان ۱۳۸۵.
- پناهی، محمد حسین. «رهبری امام خمینی در شعارهای انقلاب اسلامی» در *ایدیولوژی و رهبری و فرایند انقلاب اسلامی*، جلد اول. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۲.
- حسینی، حسین. *رهبری و انقلاب، نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران*. تهران: پژوهشکده امام و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ریتزر، جورج. *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۹.
- علیزاده، عبدالرضا و دیگران. *جامعه‌شناسی معرفت: جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی، و معرفت‌های بشری*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
- کاپلان، لورنس. *مطالعه تطبیقی انقلاب‌ها از کرامول تا کاسترو*. ترجمه محمد عبداللهی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۵.
- کوهن، آوین استفورد. *تئوری‌های انقلاب*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹.
- کوهن، تامس. *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه احمد آرام. تهران: سروش، ۱۳۶۹.
- محسنی، منوچهر. *مبانی جامعه‌شناسی علم*. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۷۲.
- مدیرشانه چی، محسن. *انقلاب اسلامی ایران در دایرة المعارف‌های جهان*. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۹.
- مشیرزاده، حمیرا. *در آمدی بر جنبش‌های اجتماعی*. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی: تهران، ۱۳۸۱.
- هافر، اریک. *پیرو راستین*. ترجمه فیروزه خلعت بری. انتشارات شبابویز: تهران، ۱۳۷۲.
- Abrahamian, Ervand. 1980. "Structural Causes of the Iranian Revolution, *Merip*

Reports. No. 87: pp. 21-26.

- Ahmad, Eqbal. 1982. "Comments on Skocpol." *Theory and Society* 11:3.
- Arendt, Hannah. 1958. *The Origins of Totalitarianism*. New York: The World Publishing Company.
- Arjomand, Said A. 1986. "Iran's Islamic Rev in Comparative Perspective," *World Politics* 38:3.
- Benard, Cheryl and Zalmay Khalilzad. 1979. "Secularization, Industrialization and Kh's Islamic Republic," *Political Science Quarterly* 94:2.
- Boudon, Raymond. 1988. "Will Sociology Ever be a 'Normal Science'?" *Theory and Society* 17:5.
- Burns, Gene. 1996. "Ideology, Culture and Ambiguity: the Revolutionary Process in Iran," *Theory and Society*, 25:3.
- Cetina, Karin Knorr. 1991. "Merton's Sociology of Science: The First and the Last Sociology of Science?" *Contemporary Sociology* 20:4.
- Dorraj, Manuchehr. 1997. "Symbolic and Utilitarian Political Value of a Tradition: Martyrdom in the Iranian Political Culture," *The Review of Politics*. 59:3.
- Farhi, Farideh. 1994. "Comments on Jeff Goodwin's 'Towards a New Sociology of Review'," *Theory and Society* 23:6.
- Foran, John. 1997. "Discourses and Social Forces: The Role of Culture and Cultural Studies in Understanding Revolutions," J. Foran (ed). *Theorizing Revolutions*, London and New York: Routledge, pp. 203-226.
- Gamson, William A. 1975. *The Strategy of Social Protest*, Homewood: The Dorsey Press.
- Goldstone, Jack. A. 1980. "Theories of Revolution: The Third Generation." *In World Politics*: 32 (3).
- Goldstone, Jack. A. 1991. "Ideology, Cultural Frameworks and the Process of

Revolution," *Theory and Society*, 20:4.

- Green, Jerrold D. 1984. "Countermobilization as a Revolutionary Form."

Comparative Politics 16:2.

- Halliday, Fred. 1989. "The Rev's First Decade," *Middle East Report* 156: pp. 19-21.

- Huntington, Samuel. 1970. *Political Order in Changing Societies*. New Heaven and London: Yale University Press.

- Kamrava, Mehran. 1999. "Revolution Revisited: the Structuralist- Voluntarist Debate," *Canadian Journal of Political Science* 32:2.

- Kuhn, Thomas S. 1970. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.

- Kurzman, Charles. 1996. "Structural Opportunity and Perceived Opportunity in Social-Movement Theory: The Iranian Revolution of 1979," *American Sociological Review* 61:pp. 153-170.

- Liao, Tim Futing. 1990. "A Unified Three-Dimensional Framework of Theory Construction and Development in Sociology." *Sociological Theory* 8:1.

- Marx, Karl and Frederick Engels. 1977. *Selected Works, Volume One*. Moscow: Progress Publishers.

- Mazrui, Ali. 1981. "Changing the Guards from Hindus to Muslims: Collective Third World Security in a Cultural Perspective." *International Affairs*: 57:1, pp. 1-20.

- Merton, Robert. 1937. "The Sociology of Knowledge." *Isis* 27:3.

- Moaddel, Mansoor. 1992. "Ideology as Episodic Discourse: The Case of the Iranian Rev," *American Sociological Review* 57:3.

- Moghadam, Valentine. 1995. "Gender and Revolutionary Transformation: Iran 1979 and Easter Europe 1989," *Gender and Society* 9:3.

- Morris, Aldon. 2000. "Reflections on Social Movement Theory: Criticisms and

Proposals," *Contemporary Sociology* 29:3. Mulkay,

- Mulkay, Michael. 1979. *Science and Sociology of Knowledge*. London: George Allen and Unwin.

- Rasler, Karen. 1996. "Concessions, Repression and Political Protest in the Iranian Rev," *American Sociological Review* 61:1.

- Parsa, Misagh. 1988. "Theories of Collective Action and the Iranian Revolution," *Sociological Forum* 3:1.

- Shapere, Dudley. 1986. "External and Internal Factors in Development of Science." *Science & Technology Studies* 4:1.

- Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Skocpol, Theda. 1982. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society*, 11:3, pp. 265-283.

- Skocpol, Theda. 1988. "Social Revolutions and Mass Military Mobilization." *World Politics*, 40:2, pp. 147-68.

- Smelser Neil. 1962. *Theory of Collective Behavior*. London: The Free Press.

- Swenson, Jill Diane. 1985. "Martyrdom: Mytho-Cathexis and the Mobilization of the Masses in the Iranian Revolution," *Ethos*. 13:2.

- Tilly, Charles. 1978. *From Mobilization to Revolution*. London: Addison-Wesley Publishing Co.

- Urry, John. 1973. "Thomas S. Kuhn as Sociologist of Knowledge." *The British Journal of Sociology* 24:4.

- Weber, Max. 1978. *Economy and Society*, Vol. 1. Edited by Roth and Wittich. Berkeley and London: University of California Press.

- Zald, Mayer N. and John D. McCarthy. 1979. *The Dynamics of Social Movements*. Cambridge: Winthrop Publishers, Inc.

